

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و هفتم
خرداد ۱۴۰۵ شماره ۳۱۵

هشتاد روز نبرد قهرمانانه مردم علیه متجاوزین آمریکایی اسرائیلی ، دورنمای این نبرد ملی و وظیفه حزب ما در شرایط کنونی

امروز نزدیک به هشتاد روز از تشدید جنگ تجاوزکارانه محور آمریکا - اسرائیل علیه ایران می‌گذرد؛ تهاجمی که در منطق امپریالیستی خود در پی آن بود تا با ترکیب ابزارهای نظامی، امنیتی و رسانه‌ای ساختار نظام حاکمیتی را به سمت فروپاشی سوق دهد و از دل آن، سناریوی بی‌ثباتی سراسری، جنگ داخلی و نهایتاً تجزیه سرزمینی را پیش ببرد؛ طرحی که در ذات خود ادامه همان سیاست دیرپای امپریالیسم برای تضعیف دولت‌های مستقل و کنترل ژئوپلیتیک منطقه است. با این حال، تجربه این هفتاد روز نشان می‌دهد که این طرح، دست‌کم تا این مرحله، با محدودیت‌های جدی مواجه شده است. برخلاف محاسبات اولیه که بر شکاف اجتماعی و فشار معیشتی برای ایجاد فروپاشی سریع تکیه داشتند، واقعیت میدانی حاکی از آن است که جامعه ایران، با وجود همه فشارهای اقتصادی و سیاسی، همچنان از ظرفیت واکنش، بازتولید انسجام و مقاومت در برابر تجاوزات امپریالیستی برخوردار است. در سطح اجتماعی، آنچه قابل مشاهده است نه تحقق سناریوی فروپاشی مورد انتظار نیروهای امپریالیستی، بلکه تداوم اشکال متنوع کنش جمعی و بازتولید گرایش‌های مقاومت در بخش‌هایی از جامعه است. این واقعیت نشان می‌دهد که تلاش برای تبدیل فشارهای بیرونی به گسست درونی و بی‌ثباتی ساختاری، با مانعی جدی به نام تجربه تاریخی مبارزه، انسجام اجتماعی و ظرفیت‌های انباشته مقاومت در جامعه ایران مواجه شده است؛ ظرفیتی ... ادامه در صفحه ۲

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران (توفان) به کنگره ششم حزب کار ایران. بخش دوم-اوضاع ایران ورژیم جمهوری اسلامی

۴۷ سال از انقلاب بهمن می‌گذرد. ایران قبل از انقلاب کشوری نیمه مستعمره و در زیر سلطه امپریالیسم آمریکا بود و غارت می‌شد. محمد رضا شاه را خود امپریالیسم آمریکا در همکاری با امپریالیسم انگلیس در ایران بر سر کار آورده و ایران مظهر استعمار جمعی امپریالیستی محسوب می‌شد. امپریالیسم غرب در ایران از یک نفوذ ریشه دار، سنتی برخوردار بود. انقلاب بهمن سلطه امپریالیسم غرب را از ایران برافکند و استقلال سیاسی کشور را تأمین کرد. کسب استقلال سیاسی مهمترین دستاورد انقلاب بهمن ۵۷ بود. انقلاب در تحقق مطالبات دموکراتیک، نظیر آزادی بیان، احزاب، اجتماعات و عدالت اقتصادی با شکست روبرو شد. آنچه مورد مخالفت جدی و راهبردی امپریالیسم قرار گرفت، استقلال سیاسی ایران بود. از آن تاریخ امپریالیست‌های غرب از هیچ‌گونه دسیسه و توطئه‌ای علیه ایران، چه به طور مستقیم و چه غیر مستقیم از طریق عوامل منطقه‌ای خود نظیر رژیم صهیونیستی اسرائیل و ممالک شیخ نشین و مستعمره امپریالیسم، و... دست برنداشته‌اند. از همان آغاز انقلاب، امپریالیسم با ترغیب و تقویت مستمر صدام حسین برای تجاوز به ایران وی را به صورت همه جانبه کمک کرد، که سالهای مدید به طول انجامید. محاصره ضد بشری و غیر قانونی امپریالیست‌ها علیه مردم ایران و تلاش آنها برای اینکه مردم را در بی‌دروبی و بی‌غذائی قرار دهند تا به اوامر آنها تمکین نمایند، سیاستی بود که امپریالیست‌ها برای مجازات ایران در نظر گرفته بودند و عمال آنها در منطقه مرتب به تحریک علیه ایران اشتغال داشتند. ادعاهای ارضی امارات متحده عربی بر سر سه جزیره ایران در خلیج فارس، تکیه بر نام «خلیج عربی» در سراسر جهان، اعزام تروریست به ایران، عراق و پاکستان بر ضد ایران، تنها بخشی از تحریکات امپریالیسم غرب در منطقه است. امپریالیست‌ها با فشار صهیونیسم اسرائیل در منطقه با پیشرفتهای ایران در دانش هسته‌ای و تلاش برای دستیابی به این دانش و فن‌آوری و بی‌نیاز شدن آتی از انرژی فسیلی، با تشدید محاصره اقتصادی و تهدید به جنگ همراه شد، بطوریکه اسرائیل تصمیم داشت حتی بدون موافقت آمریکا در سال ۲۰۱۲ تاسیسات هسته‌ای و صنایع بزرگ در ایران را بمباران کند، اما این هدف شوم محقق نشد. اگرچه در جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه اخیر با ایران، ضرباتی بر تاسیسات کشور ما وارد کرد، اما این هنوز پایان ماجرا نیست و جنگ ادامه دارد. این دشمنی با ایران ریشه در مخالفت ... ادامه در صفحه ۵

دوسال از فوت رفیق فریدون منتقمی گذشت

«حقیقت ندارد که انسان‌ها وقتی پیر می‌شوند از رویاهایشان دست می‌کشند، بلکه انسان‌ها زمانی که از رویاهایشان دست می‌کشند، پیر می‌شوند.»
(گابریل گارسیا مارکز)



دوسال از فوت رفیق فریدون منتقمی عضو برجسته رهبری حزب کار ایران (توفان) گذشت. دوسال حزب ما، جنبش کمونیستی، طبقه کارگر و زحمتکشان ایران از قلم توانا، تحلیل‌های دوراندیشانه و کلام شیوای وی محروم بودند. رفیق فریدون هرگز از رویاهایش دست نکشید، در ۸۰ سالگی به رغم بیماری سرطان عاشقانه و با سماجت بی‌نظیر برای تحقق رویاهایش که جز سعادت و رهایی بشریت نبود، می‌جنگید، می‌نوشت، نقد می‌کرد و سخن می‌گفت و گرمابخش رفقا و یارانش بود.

رفیق «فریدون منتقمی» زندگی تماماً سازمانی و تشکیلاتی داشت. وی از همان آغاز فعالیت حزبی‌اش زبان و قلم شیوا و توانای خود را در دفاع از آرمان‌های طبقه کارگر و زحمتکش ایران به کار انداخت و تا واپسین لحظات زندگی پُربار خویش نیز از این وظیفه بزرگ باز نایستاد. ده‌ها آثار ارزشمند تئوریک و جزوات آموزشی و صدها مقالات تحلیلی از جمله فعالیت‌های رفیق ... ادامه در صفحه ۶

دست امپریالیسم متجاوز آمریکا از ایران کوتاه باد!

هشتاد روز نبرد قهرمانانه... دنباله از صفحه ۱

که در برابر طرح امپریالیسم امریکا، نقش تعیین کننده‌ای در حفظ توازن و جلوگیری از فروپاشی ایفا می‌کند. این وضعیت، در کنار ایستادگی قابل ستایش نیروهای مسلح کشور، به پدیده‌ای تبدیل شده که حتی برای بسیاری از ناظران بیرونی نیز غیرمنتظره بوده است. اما اهمیت آن صرفاً در سطح حضور اجتماعی یا استمرار مقاومت نظامی خلاصه نمی‌شود؛ مسئله در لایه عمیق‌تری از معنا نهفته است. جامعه ایران در شرایطی وارد این مرحله از تقابل شده که پیش‌تر تحت فشارهای انباشته و مزمن اقتصادی و اجتماعی قرار داشته است: تورم ساختاری، کاهش مستمر قدرت خرید، بیکاری گسترده، بحران مسکن، تحریم‌های اقتصادی و تعمیق شکاف‌های طبقاتی. این مجموعه عوامل، در طول زمان یک وضعیت فرسایشی را در بطن زندگی زحمتکشان و طبقه کارگر تثبیت کرده است. با این حال، وقتی فشار و تهدید خارجی افزایش پیدا می‌کند، بخشی از مشکلات و خواسته‌های متنوع مردم برای مدتی حول یک مسئله اصلی متمرکز می‌شود؛ یعنی حفظ کشور، استقلال و تمامیت سرزمینی. در چنین شرایطی، توجه جامعه بیشتر معطوف به مسئله «دفاع از کشور» می‌شود. اما این به معنای از بین رفتن یا کم‌رنگ شدن مشکلات اقتصادی و تضادهای طبقاتی نیست. این مسائل همچنان به قوت خود باقی‌اند و در کنار مسئله اصلی امنیت و بقا ادامه پیدا می‌کنند و در زندگی روزمره مردم حضور دارند. از این منظر، آنچه امروز در بخش‌هایی از جامعه دیده می‌شود، نشان‌دهنده فعال شدن یک تجربه تاریخی عمیق است؛ تجربه‌ای که در آن، با وجود همه اختلاف‌ها و مشکلات داخلی، مسئله بقا و حاکمیت ملی در مرکز توجه قرار می‌گیرد. در شرایط بحرانی، این مسئله تا حدی پررنگ می‌شود که بر بسیاری از اختلاف‌ها و دغدغه‌های روزمره موقتاً غلبه پیدا می‌کند. در همین چارچوب است که پیوند میان سطح اجتماعی و سطح نظامی معنا پیدا می‌کند. ارتشی که خود را متکی به پشتوانه اجتماعی و حمایت توده‌های مردم بداند، در منطق عمل و سطح تاب‌آوری، به گونه‌ای متفاوت از ارتشی عمل می‌کند که دچار احساس انزوا و گسست از جامعه است. از این رو، میان مقاومت اجتماعی و مقاومت نظامی رابطه‌ای صرفاً خطی یا تصادفی وجود ندارد، بلکه با یک پیوند درونی و دیالکتیکی روبه‌رو هستیم؛ به این معنا که هر یک در شرایط بحرانی، دیگری را بازتولید و تقویت می‌کند و در نهایت، کلیت ظرفیت مقاومت ملی را شکل می‌دهند. منتها اگر این وضعیت اگر در یک بازه زمانی طولانی ادامه پیدا کند، می‌تواند توان بازتولید اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد؛ یعنی هم سطح تحمل اقتصادی مردم کاهش پیدا می‌کند و هم ظرفیت همبستگی اجتماعی در برابر بحران‌های بیرونی و درونی دچار فرسایش می‌شود. به همین دلیل، پایداری هر نوع وضعیت مقاومتی، صرفاً به عامل خارجی وابسته نیست، بلکه به نحوه مدیریت همین فشارهای درونی و توان جامعه برای حفظ تعادل میان بقا، معیشت و انسجام اجتماعی نیز گره خورده است.

جامعه‌ای که امروز در برابر فشار خارجی ایستادگی نشان می‌دهد، برای تداوم این وضعیت در بلندمدت نیازمند افق روشن، سازوکارهای عادلانه در توزیع هزینه‌ها و احساس واقعی مشارکت در سرنوشت جمعی است.

هیچ شکل پایداری از مقاومت صرفاً با تکیه بر شعار یا بسیج مقطعی قابل دوام نیست. پایداری زمانی شکل می‌گیرد که بخش‌های مختلف جامعه، به‌ویژه طبقات فرودست، احساس کنند بار بحران به‌صورت نامتوازن بر دوش آنان تحمیل نمی‌شود و میان رنج امروز و امکان بهبود واقعی در آینده، پیوندی عینی و قابل اتکا وجود دارد. در غیر این صورت، هر نوع فشار ممتد، حتی در شرایط مقاومت ملی، می‌تواند به فرسایش اجتماعی و تضعیف ظرفیت‌های درونی منجر شود. از این منظر، آنچه امروز در ایران در جریان است، نبردی است بر سر روحیه جمعی، حافظه تاریخی، امید اجتماعی و توان یک جامعه برای معنا دادن به رنجی که تحمل می‌کند. در این سطح، مقاومت ادامه یک تجربه تاریخی و اجتماعی است که در بزنگاه‌های جنگ و بحران دوباره فعال می‌شود. همین پیوستگی میان تجربه تاریخی و کنش امروز است که باعث شده سطحی از پایداری اجتماعی در ایران، برای بسیاری از ناظران بیرونی پیش‌بینی‌ناپذیر و حتی غافلگیرکننده باشد.

ما در سرمقاله پیشین همین نشریه یادآور شده بودیم که وضعیت موسوم به «نه جنگ، نه صلح» به‌تدریج از یک حالت موقت به یک وضعیت فرسایشی پایدار تبدیل شده است؛ وضعیتی که در آن، عامل زمان خود به یک مؤلفه تعیین‌کننده در توازن قوا بدل می‌شود. در چنین صحنه‌ای، مسئله صرفاً برتری نظامی یا میزان توان تهاجمی نیست، بلکه توان واقعی طرف‌ها در تحمل فشارهای ممتد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اهمیت پیدا می‌کند. در اینجا تلاش خواهیم کرد این وضعیت را در دو سطح به‌صورت هم‌زمان بررسی و واکاوی کنیم: نخست در سطح بین‌المللی، در نسبت با ساختار قدرت آمریکا و منطق حاکم بر نظام امپریالیستی؛ و دوم در سطح داخلی ایران، با تمرکز بر جامعه، دولت و نقش حاکمیت در مواجهه با این وضعیت پیچیده و فرسایشی؛

یکم: منطق فرسایش در نظم امپریالیستی و محدودیت‌های تاب‌آوری آمریکا

واقعیت آن است که ساختار قدرت در ایالات متحده، برخلاف تصویر یکدست و باثباتی که رسانه‌های جریان اصلی از آن ارائه می‌دهند، سال‌هاست درگیر انباشت بحران‌های درونی است؛ بحران‌هایی که بخشی از منطق کارکردی همین نظام شده‌اند و در حوزه‌های اقتصاد، سیاست و زندگی اجتماعی، شکاف‌های عمیق و رو به گسترشی ایجاد کرده‌اند. در چنین شرایطی، آنچه در ظاهر به‌عنوان «ثبات» بازنمایی می‌شود، در عمل بر بستری از نابرابری فزاینده، قطبی‌شدن سیاسی و فرسایش اعتماد عمومی استوار است؛ انباشت بدهی عمومی، فرسایش مستمر طبقه متوسط، تعمیق شکاف‌های طبقاتی، بحران مشروعیت نهادهای سیاسی، قطبی‌شدن کم‌سابقه فضای سیاسی و اجتماعی، تشدید بحران مهاجرت، تداوم تنش‌های نژادی و کاهش اعتماد عمومی به ساختار حاکم، تنها بخشی از مجموعه تضادهای درونی در ایالات متحده است. این مؤلفه‌ها اجزای یک بحران ساختاری در حال تعمیق‌اند که در بطن نظم اقتصادی - سیاسی آمریکا بازتولید می‌شوند. اکنون همین ساختار متراکم از بحران، ناگزیر شده است هم‌زمان بار یک جنگ نسبتاً فرسایشی و زمان‌بر

در سطح ژئوپلیتیک غرب آسیا را نیز تحمل کند؛ تقابلی که در عمل به یک درگیری ممتد بر سر انرژی، مسیرهای تجاری، زنجیره‌های تأمین و مدیریت افکار عمومی جهانی تبدیل شده است. در عین حال، این وضعیت را باید در بستر گذار نظم جهانی به سمت چندقطبی شدن نیز فهم کرد؛ گذاری که در آن، تلاش آمریکا برای حفظ موقعیت هژمونیک و قدرت بلامنازع خود با چالش‌های هم‌زمانی در چند جبهه مواجه شده است. ایالات متحده سال‌هاست درگیر مهار روسیه و مدیریت جنگ اوکراین و نیز کنترل و مهار چین در سطح اقتصادی، تکنولوژیک و ژئوپلیتیک است، و اکنون در چنین شرایطی، گسترش تنش با ایران در غرب آسیا، بُعد جدیدی به این فشارهای انباشته اضافه کرده است. در چنین وضعیتی، مسئله دیگر فقط توان آمریکا برای اعمال فشار بیرونی نیست، بلکه به شکل جدی‌تری به توان این نظام برای تحمل پیامدهای درونی همین فشارها تبدیل شده است؛ یعنی این که این ساختار تا چه حد می‌تواند هزینه‌های سیاست‌های خود را در داخل بازتولید و مدیریت کند. به این معنا، هرچه دامنه این درگیری‌های هم‌زمان در چند جبهه گسترده‌تر می‌شود، شکاف میان ادعای رهبری جهانی و ظرفیت واقعی اداره بحران در داخل آمریکا نیز آشکارتر و تعیین‌کننده‌تر می‌گردد؛ و همین شکاف است که در نهایت، پایداری یا فرسایش موقعیت این نظام در سطح جهانی را رقم می‌زند. بدهی عمومی ایالات متحده اکنون از مرز ۳۹ تریلیون دلار عبور کرده است؛ رقمی که به‌تثابی بیانگر عمق بحران ساختاری در اقتصاد سرمایه‌داری آمریکاست. تنها هزینه بهره این بدهی، سالانه به حدود دو تریلیون دلار نزدیک می‌شود؛ به این معنا که بخش قابل توجهی از منابع بودجه‌ای دولت نه به سمت توسعه زیرساخت‌ها، خدمات عمومی یا بهبود معیشت مردم، بلکه برای بازپرداخت انباشت تاریخی بحران‌های مالی و سیاست‌های نابرابر گذشته مصرف می‌شود. این وضعیت، یکی از تناقضات بنیادین اقتصاد امپریالیستی را آشکار می‌کند: تمرکز عظیم ثروت و قدرت در کنار اتکای فزاینده به بدهی برای تداوم همان نظم. در نتیجه، ایالات متحده در حالی همچنان خود را به‌عنوان مرکز نظام سرمایه‌داری جهانی بازنمایی می‌کند که در درون خود با یکی از سنگین‌ترین بارهای بدهی در تاریخ معاصر مواجه است؛ تناقضی که به‌طور مستقیم بر ظرفیت این کشور برای کنترل بحران‌های داخلی و خارجی سایه می‌اندازد.

در کنار این وضعیت، تورم مزمن، افزایش بهای انرژی، بحران مسکن، رشد هزینه‌های درمان و آموزش، و تعمیق شکاف‌های طبقاتی، فشار فزاینده‌ای بر طبقه متوسط و اقشار کارگری در ایالات متحده وارد کرده است. در چنین شرایطی، میلیون‌ها نفر با وجود داشتن کار، در وضعیت ناامنی اقتصادی به‌سر می‌برند؛ وضعیتی که در آن بدهی‌های شخصی، اجاره‌های سنگین مسکن و هزینه‌های روزمره، بخش عمده درآمد خانوار را می‌بلعد و امکان برنامه‌ریزی پایدار برای زندگی را محدود می‌کند. در چنین بستر شکننده‌ای، ورود امریکا به یک جنگ دیگر و بحران فرسایشی تازه در غرب آسیا، آن هم در منطقه‌ای که طی دو دهه گذشته هزاران میلیارد دلار هزینه مستقیم و غیرمستقیم بر ساختار اقتصادی و سیاسی واشنگتن ... ادامه در صفحه ۳

سرنوشت رژیم و هرگونه تغییر و تحولی فقط به دست مردم ایران!

هشتاد روز نبرد قهرمانانه... دنباله از صفحه ۲

تحمل کرده، نمی‌تواند بدون پیامدهای داخلی باقی بماند. این سطح از درگیری، به‌طور مستقیم ظرفیت‌های مالی، سیاسی و اجتماعی نظام حاکم را تحت فشار قرار می‌دهد و شکاف میان الزامات ژئوپلیتیک و واقعیت‌های معیشتی جامعه آمریکا را عمیق‌تر می‌کند. تجربه جنگ‌های عراق و افغانستان همچنان در حافظه تاریخی و اجتماعی جامعه آمریکا زنده است و به‌عنوان یکی از نقاط عطف پرهزینه سیاست خارجی این کشور باقی مانده است. بر اساس برآوردهای «دانشگاه براون»، مجموع هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیم این دو جنگ از مرز ۸ تریلیون دلار فراتر رفته است؛ رقمی که نشان‌دهنده ابعاد عظیم مداخله نظامی آمریکا در دو دهه گذشته است. با این حال، این هزینه سنگین در برابر نتایج سیاسی و راهبردی آن، دستاوردی پایدار برای واشنگتن به همراه نداشت و در عمل به فرسایش موقعیت بین‌المللی و تضعیف تدریجی مشروعیت داخلی آن انجامید. پیامدهای انسانی این جنگ‌ها نیز گسترده بوده است: هزاران کشته و زخمی، بحران‌های روانی گسترده در میان کهنه‌سربازان، افزایش بی‌اعتمادی عمومی نسبت به نهادهای رسمی، و شکل‌گیری احساس فزاینده بی‌معنایی نسبت به جنگ‌های خارجی در افکار عمومی آمریکا. این میراث اکنون در مورد هرگونه تقابل یا درگیری گسترده با ایران نیز به‌عنوان یک عامل بازدارنده جدی عمل می‌کند و به‌طور مستقیم بر محاسبات سیاسی، نظامی و اجتماعی در داخل ساختار قدرت آمریکا سایه می‌اندازد؛ به‌گونه‌ای که تجربه جنگ‌های فرسایشی گذشته، دامنه مانور واشنگتن را برای ورود به یک بحران طولانی‌مدت جدید در غرب آسیا به‌طور محسوس محدود کرده است.

امروز نیز جنگ با ایران، در بستر نظم امپریالیستی موجود، از مسیر اثرگذاری مستقیم بر بازار جهانی انرژی و اختلال در مسیرهای انتقال نفت و گاز، بار دیگر تضادهای درونی سرمایه‌داری انحصاری آمریکا را آشکارتر کرده است. افزایش بهای نفت، جهش قیمت بنزین، بالا رفتن هزینه حمل‌ونقل و انتقال این فشار به قیمت کالاهای اساسی، در نهایت به سطح معیشت کارگران در خود آمریکا منتقل می‌شود؛ جایی که بحران سیاست خارجی، مستقیماً به بحران نان و زندگی روزمره بدل می‌گردد. برای طبقه کارگر آمریکایی، برای رانندگان، بخش‌های خدماتی و خانواده‌هایی که زیر بار اجاره‌های سنگین، هزینه درمان و آموزش و بدهی‌های انباشته زندگی می‌کنند، پیامدهای این جنگ و تنش ژئوپلیتیک، بسیار واقعی‌تر از روایت‌های متناقض طبقه حاکم درباره «رهبری جهان» یا «هژمونی غرب» است. در واقع، آنچه در سطح سیاست خارجی به‌عنوان دفاع از نظم جهانی بازنمایی می‌شود، در سطح اجتماعی چیزی جز انتقال هزینه‌های بحران به دوش طبقات پایین نیست. در همین حال، جامعه آمریکا در دل یک بحران ساختاری عمیق قرار دارد: قطعی شدن شدید سیاسی، فروپاشی تدریجی اعتماد به نهادهای رسمی، رشد گرایش‌های افراطی، و تشدید نارضایتی‌های اجتماعی، همگی نشانه‌های فرسایش درونی یک نظم سرمایه‌داری بحران‌زده‌اند. این وضعیت نشان می‌دهد که «ثبات» ادعایی این نظام، بیش از آنکه واقعی باشد، بر لایه‌ای نازک از کنترل سیاسی و رسانه‌ای استوار است.

از این منظر، مخالفت بخش مهمی از افکار عمومی با جنگ تجاوزگرانه علیه ایران، بازتاب مستقیم تجربه تاریخی مردم از جنگ‌های امپریالیستی پیشین است؛ جنگ‌هایی که نه رفاه، بلکه بدهی، ناامنی و بحران اجتماعی به همراه آورده‌اند. بنابراین، بحران کنونی شکلی از تشدید تضادهای درونی خود سرمایه‌داری آمریکاست؛ تضاد میان الزامات گسترش امپریالیستی و ظرفیت رو به کاهش تحمل اجتماعی در درون جامعه. از همین زاویه، مسئله «تاب‌آوری» باید در بستر واقعی توازن قوا و تضادهای درونی نظام جهانی سرمایه‌داری فهم شود. اگرچه امپریالیسم آمریکا همچنان از ظرفیت عظیم نظامی، شبکه گسترده پایگاه‌های فرامری و برتری‌های تکنولوژیک برخوردار است؛ اما این توانمندی‌ها به‌خودی‌خود معادل توان نامحدود برای کنترل بحران‌های فرسایشی نیست. در واقع، در منطق جنگ‌های طولانی‌مدت و درگیری‌های ژئوپلیتیک ممتد، هزینه‌ها به‌صورت تدریجی اما انباشتی به درون ساختار اقتصادی و سیاسی کشور سرریزی می‌شوند: از فشار بر بودجه عمومی و تشدید بدهی‌های دولتی، تا انتقال بحران به بازار انرژی، تورم داخلی و نهایتاً معیشت مردم. به این ترتیب، آنچه در سطح بیرونی به‌عنوان نمایش قدرت امپریالیستی ظاهر می‌شود، در سطح درونی به فرسایش ظرفیت‌های اجتماعی و تعمیق شکاف‌های طبقاتی منجر شده است.

ادامه وضعیت مبهم کنونی برای آمریکا به معنای تولید مستمر هزینه‌های جدید اقتصادی، سیاسی و امنیتی است. در چنین شرایطی، سیاست خارجی آمریکا به‌تدریج از یک حوزه ژئوپلیتیکی به یک مسئله عمیقاً داخلی و حتی انتخاباتی تبدیل شده است؛ جایی که تصمیمات مربوط به مداخلات و تجاوزات نظامی آمریکا در ایران و در منطقه غرب آسیا مستقیماً بر معیشت، تورم و فضای اجتماعی داخل آمریکا اثر می‌گذارند. در آستانه انتخابات پیش رو، تداوم وضعیت جنگ پرهزینه با ایران به احتمال زیاد به یکی از محورهای مناقشه درون حاکمیت آمریکا، به‌ویژه در اردوگاه جمهوری‌خواهان، تبدیل خواهد شد؛ جایی که میان مداخله و تجاوز در سیاست خارجی و فشارهای فزاینده اقتصادی بر جامعه آمریکا، شکاف رو به گسترش است. در این وضعیت، مسئله «ادامه مداخله خارجی» عملاً از مسئله‌ای راهبردی به مسئله‌ای مرتبط با «تاب‌آوری اقتصادی و اجتماعی در داخل آمریکا» تبدیل شده و به‌طور مستقیم در رقابت‌های سیاسی داخلی بازتاب می‌یابد. در چنین چارچوبی، مقایسه تطبیقی نشان می‌دهد که مسئله «تاب‌آوری» هم برای امپریالیسم آمریکا و هم برای ایران، هر یک با سطوح و اشکال متفاوتی از فشارهای ساختاری، اقتصادی و سیاسی مواجه‌اند. با این حال، این فشارها در ایران و آمریکا در بسترهای کاملاً متفاوت و از طریق سازوکارهای خاص خود بازتولید و تشدید می‌شوند؛ به‌گونه‌ای که صورت مسئله در ظاهر قابل مقایسه است، اما منطبق درونی، منشأ بحران‌ها و نحوه اثرگذاری آن‌ها در هر یک از این دو کشور، ویژگی‌های متمایز و مستقل خود را دارد.

دوم: اقتصاد سیاسی مقاومت؛ جامعه، دولت و بحران در ایران

ایران در وضعیت کنونی در متن یک بحران چندلایه

اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته است؛ این وضعیت را نمی‌توان جدا از مسیر سیاست‌گذاری اقتصادی در دهه‌های گذشته فهم کرد؛ به‌ویژه روندی که ذیل عنوان «اصلاحات ساختاری» و «تعدیل اقتصادی» دنبال شده و در عمل، با خصوصی‌سازی گسترده، واگذاری دارایی‌های عمومی، و اجرای تدریجی توصیه‌های نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول همراه بوده است. در این چارچوب، سیاست‌های نئولیبرالی در ایران - اعم از کوچک‌سازی دولت، آزادسازی قیمت‌ها، مالی‌سازی اقتصاد و تضعیف نظام برنامه‌ریزی - به‌جای آنکه به افزایش کارایی و رشد متوازن منجر شوند، در عمل به تعمیق شکاف‌های طبقاتی، تضعیف تولید ملی و انتقال هزینه‌های بحران به طبقه کارگر و اقشار میانی و آسیب‌پذیر جامعه انجامیده‌اند. نتیجه این روند، شکل‌گیری یک اقتصاد بیمار و ناعادلانه و شکننده است که در آن، بار اصلی بی‌ثباتی بر دوش طبقه کارگر و اقشار کم‌درآمد قرار گرفته و ظرفیت‌های بازتولید پایدار اقتصادی به‌تدریج فرسوده شده است.

در این رابطه، افزایش تورم هم‌اکنون به‌صورت عینی نشان‌دهنده تشدید تضادهای طبقاتی در شرایط جنگی است؛ به‌گونه‌ای که بار بی‌ثباتی اقتصادی به‌طور نابرابر بر دوش طبقه کارگر و اقشار آسیب‌پذیر جامعه قرار می‌گیرد، در حالی که گروه‌های برخوردار از ساختارهای رانتی، مالی و انحصاری حتی از همین وضعیت منتفع می‌شوند. به بیان روشن‌تر، در وضعیت کنونی، سازوکار تورم عملاً به شکلی عمل می‌کند که هزینه‌های بحران از لایه‌های پایین جامعه به سمت لایه‌های بالاتر منتقل می‌شود؛ یعنی فشار معیشتی در کف جامعه انباشته می‌شود، اما امکان حفظ و حتی افزایش منافع در بخش‌های برخوردار اقتصاد همچنان وجود دارد.

آنچه امروز در جریان است، روندی است که در آن فشارهای بیرونی و سیاست‌های اقتصادی داخلی به‌صورت هم‌زمان و در پیوند با یکدیگر عمل می‌کنند و یکدیگر را تقویت می‌کنند. این وضعیت صرفاً در سطح شاخص‌های اقتصادی متوقف نمی‌ماند، بلکه به‌طور مستقیم بر بافت اجتماعی، روحیه عمومی و ظرفیت‌های ایستادگی و پایداری جامعه نیز اثر می‌گذارد. در واقع، تداوم این فشارها باعث می‌شود آثار بحران از سطح اقتصاد کلان و معیشت فراتر رود و به عرصه زندگی اجتماعی و روان جمعی منتقل شود؛ جایی که احساس نااطمینانی، فرسایش امید و فشار معیشتی، به‌تدریج توان تاب‌آوری اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این حال، همان‌گونه که در بخش‌های بعدی نیز توضیح داده خواهد شد، این فرایند به‌صورت خطی و یک‌سویه عمل نمی‌کند و در دل خود با واکنش‌ها، مقاومت‌ها و اشکال مختلف بازتولید انسجام اجتماعی نیز مواجه است.

در شرایط کنونی که کشور در وضعیت نامشخص و پرتنش نسبت به آینده درگیری‌های منطقه‌ای قرار دارد، ما با یک وضعیت جنگی چندلایه مواجه هستیم؛ جنگی که هم‌اکنون جریان دارد و فقط به میدان نظامی محدود نیست، بلکه در اقتصاد، معیشت روزمره و حتی در روان اجتماعی جامعه نیز خود را نشان می‌دهد. در همین وضعیت جاری، دولت در ساحت اقتصاد از منطق برنامه‌ریزی بلندمدت ... ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید!

هشتاد روز نبرد قهرمانانه... دنباله از صفحه ۳

فاصله گرفته و عملاً به سمت تصمیم‌های فوری، واکنشی و مدیریت بحران حرکت کرده است؛ به گونه‌ای که به جای سیاست‌گذاری توسعه‌محور و «عدالت‌محور»، تمرکز بر کنترل نوسانات و مهار بحران‌های لحظه‌ای قرار گرفته است. در چنین شرایطی، هرچه این وضعیت ادامه پیدا می‌کند، فاصله اقتصاد از منطق عدالت اجتماعی بیشتر می‌شود. در عمل، به جای توزیع متوازن منابع، سازوکارهای اقتصادی درگیر مدیریت بحران‌های روزمره شده‌اند و همین امر باعث می‌شود که بخش‌های برخوردارتر - از جمله صاحبان سرمایه‌های بزرگ، شبکه‌های مالی و لایه‌های رانتی - امکان بیشتری برای حفظ و حتی تقویت موقعیت خود داشته باشند، در حالی که فشار اصلی و مستقیم همچنان بر زندگی روزمره طبقات کارگر و اقشار فرودست باقی می‌ماند.

بی‌تردید، آنچه امروز در خیابان‌ها و تجمعات شبانه دیده می‌شود، به‌روشنی نشان می‌دهد که مسئله اقتصاد در متن زندگی روزمره جامعه به نقطه انفجار رسیده است. شعارهایی مانند «حضور در خیابان، حماسه ملت است، جهاد اقتصادی وظیفه دولت است» بیان فشرده این واقعیت است که فشار معیشتی مستقیماً به مطالبه سیاسی تبدیل شده است. در وضعیت کنونی، تورم، کاهش قدرت خرید و بی‌ثباتی معیشتی باعث شده است که مرز میان اعتراض اقتصادی و اعتراض سیاسی عملاً از بین برود. در چنین شرایطی، خیابان به صحنه‌ای تبدیل شده که در آن تضادهای ساختاری به زبان مطالبه جمعی ترجمه می‌شود. از منظر ما، این شعارها نشان‌دهنده آن است که بار اصلی بحران اقتصادی هم‌اکنون بر دوش مردم قرار گرفته و جامعه این واقعیت را به‌صورت آشکار و بی‌واسطه بیان می‌کند. مطالبه «جهاد اقتصادی» نقدی مستقیم به وضعیت موجود است؛ وضعیتی که در آن شکاف میان وعده‌های اقتصادی و واقعیت معیشتی روزبه‌روز عمیق‌تر می‌شود و فشار بحران، بیش از پیش در کف جامعه انباشته می‌گردد.

ما با دو منطق متفاوت در درون ساختار حاکمیت روبرو هستیم؛ در یک سو، بخشی از بورژوازی حاکم قرار دارد که بر ضرورت ایستادگی در برابر فشار امپریالیسم تأکید دارد و عقب‌نشینی را به معنای از دست رفتن موقعیت ژئوپلیتیک کشور می‌فهمد. این جریان، مسئله را در سطح قدرت و بقا در نظم جهانی صورت‌بندی می‌کند و به همین دلیل، بر حفظ اهرم‌های راهبردی و جلوگیری از تضعیف موقعیت منطقه‌ای تأکید دارد. اما این رویکرد در سطح اقتصادی عملاً هیچ افق جدی برای عدالت اجتماعی و بازتوزیع قدرت اقتصادی ارائه نمی‌دهد و در نتیجه، به تداوم انباشت نابرابری و تعمیق فرسایش اجتماعی در لایه‌های زیرین جامعه می‌انجامد. در سوی دیگر، لایه‌ای از بورژوازی نئولیبرال قرار دارد که با یک وارونگی تحلیلی، صورت مسئله جنگ را جابه‌جا می‌کند. در این نگاه، به جای آنکه جنگ تجاوزکارانه و منطق سلطه در نظام سرمایه‌داری جهانی و فشارهای ساختاری امپریالیسم در مرکز تحلیل قرار گیرد، کل مسئله به «هزینه مقاومت» تقلیل داده می‌شود؛ یعنی عامل اصلی کنار گذاشته می‌شود و پیامدها به‌عنوان علت معرفی می‌شوند. در ادامه همین رویکرد، این جریان به‌جای پذیرش این واقعیت که سیاست‌های نئولیبرالی در دهه‌های گذشته به تضعیف پایه‌های

تولید، ناامنی شغلی و افزایش فشار معیشتی بر طبقه کارگر و اقشار فرودست جامعه ایران منجر شده است، مسئولیت بحران را از ساختارهای اقتصادی و طبقاتی جدا می‌کند و آن را به حوزه‌هایی مانند سیاست خارجی یا ناتوانی دولت در تعامل با «جهان متمدن غرب» نسبت می‌دهد. نتیجه این نوع نگاه، نادیده گرفتن نقش واقعی سیاست‌های تعدیل ساختاری در تعمیق نابرابری و تضعیف موقعیت اجتماعی طبقات زحمتکش است. نتیجه این رویکرد، نه ارائه هیچ افق واقعی برای خروج از بحران، بلکه سوق دادن کشور به سمت نسخه‌های از پیش شکست‌خورده‌ای است که بر انطباق تدریجی با نظم سرمایه‌داری امپریالیستی، کاهش تنش از مسیر امتیازدهی سیاسی، و تعمیق سیاست‌های آزادسازی اقتصادی تکیه دارند. در عمل با بزرگ کردن وابستگی به‌عنوان «عقلانیت اقتصادی»، زمینه تضعیف بخش مولد، گسترش مناسبات رانتی و انتقال سازمان‌یافته فشار بحران به طبقات کارگر و اقشار میانی جامعه را بازتولید می‌کند.

بنابراین، تضاد اصلی در اینجا میان دو جهت‌گیری سیاسی با پیامدهای طبقاتی کاملاً مشخص است: از یک سو تلاش برای حفظ استقلال در نظم امپریالیستی، و از سوی دیگر، پذیرش تدریجی منطق ادغام وابسته در همین ساختار. این «ادغام» یک فرایند خشن و کم‌هزینه نیست؛ بلکه شکلی از بازتوزیع فشار درون جامعه است. یعنی هزینه‌های آن نه در سطوح بالای قدرت و سرمایه، بلکه در کف جامعه و بر دوش طبقات کارگر پرداخت می‌شود؛ جایی که تورم، بیکاری، کاهش قدرت خرید و فرسایش خدمات عمومی به‌صورت مستقیم و روزمره خود را نشان می‌دهد. این شکاف بازتاب مستقیم تضاد منافع واقعی در درون ساختار حاکمیتی است؛ تضادی که خود را به‌صورت بی‌ثباتی‌های پی‌درپی اقتصادی، نوسانات مستمر در تصمیم‌گیری‌های کلان و تعمیق فضای نااطمینانی در کل جامعه تحمیل می‌کند. در این وضعیت، هر یک از قطب‌های این تعارض، بر اساس منطق منافع و جهت‌گیری طبقاتی خود، به تولید نوعی متفاوت از بحران دامن می‌زند؛ به این معنا که بحران محصول مستقیم رقابت و تضاد درونی بر سر نحوه سهم خواهی در چپاول ثروت جامعه است که اغلب از آن تحت عنوان «توزیع هزینه‌ها» نام برده می‌شود. نتیجه این رقابت‌ها و تعارضات منافع بازتولید مداوم بحران در سطوح اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.

در چنین شرایطی، از نگاه ما مسئله اصلی کاملاً روشن است: همه این روندها - از فشارهای امپریالیستی گرفته تا سیاست‌های نئولیبرالی در داخل و نیز شکاف‌ها حاکمیتی - در نهایت در یک نقطه واحد به هم می‌رسند؛ و آن، تشدید فشار بر زندگی روزمره مردم است. در واقع، میدان اصلی این تقابل در کف جامعه و در متن زندگی روزمره مردم شکل می‌گیرد؛ یعنی در معیشت طبقه کارگر، اقشار میانی و لایه‌های فرودست. سرنوشت این وضعیت در نهایت به توان و ظرفیت همین طبقات برای ادامه زندگی گره خورده است: توان برای مقابله با فرسایش مداوم قدرت خرید، ناامنی اقتصادی و فشارهای معیشتی، و برای حفظ حداقل‌های یک زندگی قابل تحمل در شرایط بحران. این فشار، یک‌لایه و ساده نیست، بلکه چندلایه و هم‌زمان است؛ از یک سو فشارهای بیرونی در قالب تحریم‌ها و محدودیت‌های

اقتصادی و از سوی دیگر فشارهای درونی در قالب سیاست‌های نابرابر اقتصادی، شکاف‌های ساختاری و شیوه‌های توزیع نامتوازن منابع. در نتیجه، آنچه امروز در جامعه جریان دارد، نه یک بحران تک‌بعدی، بلکه یک وضعیت فشرده و ترکیبی است که مستقیماً بر زندگی روزمره طبقات کارگر و فرودست اثر می‌گذارد.

مفهوم «تاب‌آوری ملی» در این چارچوب، صرفاً به معنای توان یک جامعه برای تحمل فشارهاست، اما در عمل می‌تواند به وضعیتی اشاره داشته باشد که در آن بخش بزرگی از هزینه‌های بحران به طبقات فرودست و پایین‌ترین لایه‌های اجتماعی منتقل می‌شود. این نوع توزیع فشار، اگر به‌صورت مزمن و طولانی ادامه پیدا کند، پایدار و بدون پیامد نخواهد بود. چنین وضعیتی در نهایت خود را در قالب افزایش نارضایتی‌های اجتماعی، فرسایش اعتماد عمومی و تعمیق شکاف‌های طبقاتی نشان می‌دهد؛ یعنی همان جایی که ظرفیت تحمل اجتماعی به تدریج کاهش پیدا می‌کند و هزینه‌های انباشته بحران به سطح جامعه بازمی‌گردد.

از یک‌سو، حاکمیت در مواجهه با فشارهای امپریالیستی و برای حفظ موقعیت کشور در معادلات منطقه‌ای و جهانی، ناگزیر به اتکای جدی بر انسجام اجتماعی و مشارکت فعال توده‌های مردم است؛ یعنی همان نیرویی که در نهایت ستون اصلی هر نوع مقاومت و پایداری محسوب می‌شود.

اما از سوی دیگر، هنگامی که اقتصاد سیاسی کشور به گونه‌ای مدیریت و جهت‌دهی می‌شود که به‌طور مستمر بی‌عدالتی، تبعیض و فشار معیشتی را بازتولید می‌کند، همین نیروی اجتماعی به تدریج دچار فرسایش می‌گردد. در چنین وضعی، آنچه باید پشتوانه مقاومت باشد، خود به یکی از نقاط اصلی شکنندگی تبدیل می‌شود. جامعه از یک نیروی پشتیبان به یک میدان پرتنش بدل می‌گردد؛ جایی که فشارهای بیرونی و خطاهای سیاست‌گذاری داخلی یکدیگر را تقویت کرده و بحران را تعمیق می‌کنند. در نتیجه، مسئله «تاب‌آوری» به توان واقعی نظام در بازسازی انسجام اجتماعی، مهار شکاف‌های طبقاتی و ترمیم رابطه با مردم - به‌ویژه دهک‌های پایین درآمدی - گره می‌خورد.

حضور مستمر، زنده و ملموس بخش‌هایی از جامعه ایران در خیابان‌ها، میدان‌ها و فضاهای عمومی سراسر کشور، طی این هفتاد روز به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های پایداری اجتماعی در برابر تجاوز و فشار خارجی بدل شده است؛ حضوری که نه تنها بسیاری از ناظران جهانی را غافلگیر کرده، بلکه نشان داده است جامعه ایران، برخلاف محاسبات اتاق‌های فکر امپریالیستی، از ظرفیت مقاومت تاریخی و دفاع از استقلال و موجودیت خود برخوردار است.

بی‌تردید هدف اصلی این جنگ، شکستن ظرفیت تاریخی جامعه برای تداوم حیات سیاسی مستقل است؛ تلاشی برای فروردن کشور در وضعیتی از آشوب متمدن، بی‌اعتمادی عمومی و فرسایش درونی، وضعیتی که در آن جامعه به تدریج توان ایستادگی خود را از دست بدهد و از درون دچار واگرایی و تلاشی شود. راهبرد اصلی محور آمریکا - اسرائیل دقیقاً بر همین نقطه متمرکز بود؛ تبدیل فشار بیرونی به انفجار درونی. آنان بر این تصور حرکت می‌کردند که جامعه‌ای که سال‌ها زیر فشار تورم، تحریم، ... ادامه در صفحه ۵

جنایت رهبران صهیونیسم در فلسطین جنایت علیه بشریت است

هشتاد روز نبرد قهرمانانه... دنباله از صفحه ۴

بیکاری، بحران مسکن و فرسایش معیشتی قرار داشته، در برابر یک شوک ترکیبی نظامی، اقتصادی و روانی، به نقطه گسست خواهد رسید. به بیان روشن‌تر، هدف کشاندن کل کشور به وضعیتی شبیه فرسایش اجتماعی کنترل‌ناپذیر و وضعیتی که در آن، جامعه به‌جای مقاومت در برابر متجاوز خارجی، در درون خود مستهلک و متلاشی شود. اما همین فشار همه‌جانبه، در عمل به یک بازآرایی در سطح آگاهی و کنش بخشی از جامعه منجر شد؛ به گونه‌ای که مؤلفه «دفاع از موجودیت کشور» در مقطع تشدید بحران، به یک محور تنظیم‌کننده در رفتار اجتماعی تبدیل گردید. در شرایطی که خطر جنگ، فروپاشی و بی‌ثبات‌سازی به سطحی عینی و قابل ادراک رسیده بود، بخش مهمی از شکاف‌ها، نارضایتی‌ها و تضادهای روزمره، به‌طور موقت در برابر مسئله مرکزی‌تری به نام «بقا و تداوم حاکمیت ملی» به حاشیه رانده شد. در چنین بستری، برنامه‌ای که از سوی آمریکا و اسرائیل با هدف تبدیل فشار خارجی به فروپاشی درونی طراحی شده بود، با یک مانع ساختاری مواجه گردید: فعال شدن هم‌زمان منطق بقا در سطح اجتماعی. این وضعیت نشان می‌دهد که تبدیل فشار بیرونی به گسست داخلی، برخلاف تصور اولیه طراحان آن به شدت به واکنش‌های درونی جامعه و نحوه بازتولید انسجام در لحظات بحرانی وابسته است. جامعه ایران، با وجود انباشت نارضایتی‌های اقتصادی، فشارهای معیشتی و شکاف‌های اجتماعی، در برابر ایده فروپاشی کشور، جنگ داخلی یا تجزیه، واکنشی آشکارا بازدارنده نشان می‌دهد. این امر نشان می‌دهد که در سطح آگاهی جمعی، میان «نقد وضعیت موجود» و «پذیرش سناریوهای فروپاشی‌ساز» تمایز روشنی وجود دارد؛ تمایزی که در لحظات بحرانی برجسته‌تر نیز می‌شود. در مقابل، بخشی از اپوزیسیون وابسته و رسانه‌های همسو با سیاست‌های غربی، با اتکا به یک خوانش انتزاعی و غیرتاریخی از جامعه ایران، فروپاشی ساختاری را به مثابه مقدمه‌ای برای «گذار سیاسی» صورت‌بندی کرده‌اند. در این چارچوب، فشار خارجی، تشدید تحریم‌ها یا حتی سناریوهای مداخله‌گرانه نظامی، نه به‌عنوان عامل تخریب اجتماعی، بلکه به مثابه ابزار تسریع تغییر سیاسی تلقی می‌شود. با این حال، تجربه عینی تحولات نشان می‌دهد که این تحلیل با یک شکاف جدی میان تصور و واقعیت اجتماعی مواجه است. جامعه ایران، به‌ویژه در لحظات تشدید تنش، یک مرز سیاسی-تاریخی را فعال می‌کند که در آن، حفظ موجودیت کشور به‌عنوان یک سطح پایه از اجماع اجتماعی عمل می‌کند. در این سطح، مخالفت با سیاست‌های موجود، الزاماً به معنای پذیرش سناریوهای فروپاشی یا اتکا به مداخله بیرونی ترجمه نمی‌شود، بلکه در قالب یک تمایز میان «اصلاح درونی» و «انحلال بیرونی» صورت‌بندی می‌گردد.

از همین رو، آنچه امروز در خیابان‌ها، تجمعات و اشکال مختلف حضور اجتماعی مشاهده می‌شود، باید آن را نوعی واکنش تاریخی در برابر جنگ و تجاوز امپریالیسم آمریکا صورت‌بندی کرد؛ واکنشی که در آن، جامعه در لحظه بحران، جایگاه خود را نسبت به مسئله «استقلال و حاکمیت ملی» بازتعریف می‌کند. با این حال، این حضور اجتماعی یک‌سویه و تک‌بعدی

نیست. در دل همین واکنش، یک سطح دوم از مطالبه‌گری نیز قابل تشخیص است: سطحی که در آن مسئله دفاع از کشور با مطالبات معیشتی، عدالت اجتماعی و نقد سیاست‌هایی که فشار اقتصادی را بر دوش طبقات کارگر و زحمتکش انباشته کرده‌اند، در هم تنیده می‌شود. به بیان دیگر، میدان اجتماعی امروز هم‌زمان حامل دو لایه است: لایه مقاومت در برابر فشار قدرت متجاوز و لایه مطالبه‌گری در برابر سیاست‌های نئولیبرالی و سازوکارهای نابرابر توزیع هزینه بحران در داخل. در چنین شرایطی، صورت‌بندی اصلی، تقابل در سطح توان یک جامعه برای تلفیق دو ضرورت تاریخی است: از یک سو حفظ استقلال و انسجام ملی، و از سوی دیگر مهار شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی به نفع توده‌های محروم. به همین دلیل، نبرد کنونی را باید به‌عنوان یک وضعیت مرکب فهم کرد که در آن، مسئله بقا بدون مسئله عدالت اجتماعی قابل تداوم نیست، و بالعکس. در چنین شرایطی، رفقای ما در متن همین تجمعات توده‌ای حضور فعال و سازمان‌یافته دارند. این حضور به‌عنوان یک وظیفه آگاهانه و هدفمند در درون میدان اجتماعی عمل می‌کند تا سطح آگاهی سیاسی را در دل حرکت‌های جاری ارتقا دهد و جهت‌گیری شعارها و مطالبات را از سطح واکنشی و پراکنده، به سطحی منسجم‌تر و صورت‌بندی‌شده‌تر سوق دهد. در این چارچوب، فعالیت رفقای ما بر دو محور هم‌زمان متمرکز است: از یک سو تقویت جهت‌گیری ضد امپریالیستی در فهم عمومی از وضعیت کنونی و صورت‌بندی تضادهای بیرونی، و از سوی دیگر پیوند زدن مسئله مقاومت ملی با مطالبات مشخص اقتصادی، معیشتی و طبقاتی در داخل. این پیوند، از نظر ما یک ضرورت سیاسی است، زیرا مانع از آن می‌شود که مبارزه ضد امپریالیستی از بستر واقعی زندگی طبقات کارگر و زحمتکش جدا شود و به سطحی صرفاً انتزاعی یا صرفاً ژئوپلیتیکی فروکاسته گردد. هدف جلوگیری از گسست میان امر ملی و امر اجتماعی و هدایت این روند به سمت یک افق روشن‌تر از عدالت اجتماعی، سازمان‌یابی طبقاتی و بازتعریف رابطه نیروهای اجتماعی با مسئله قدرت است.

ما بر این باوریم که مبارزه علیه تجاوز آمریکا و اسرائیل، اگر از مسئله عدالت اجتماعی و دفاع از طبقه کارگر جدا شود، به‌سادگی می‌تواند به پوششی برای بازتولید همان سیاست‌هایی تبدیل گردد که بار بحران را بر دوش زحمتکشان و طبقات فرودست جامعه می‌اندازد. به همین دلیل، رفقای ما هم‌زمان با دفاع قاطع از استقلال و تمامیت کشور، علیه مافیای نئولیبرال، علیه خصوصی‌سازی‌های رانتی و علیه سیاست‌هایی که معیشت مردم را در پای منافع سرمایه‌داران و شبکه‌های مالی و انحصارات اقتصادی قربانی می‌کند نیز به‌طور فعال مبارزه می‌کنند. از منظر ما، دفاع از حقوق دموکراتیک طبقه کارگر - از جمله حق تشکیل‌یابی مستقل، سازمان‌یابی صنفی و مشارکت واقعی زحمتکشان در تعیین سرنوشت اقتصادی و سیاسی کشور - بخشی جدایی‌ناپذیر از نبرد علیه تجاوز امپریالیستی است. زیرا هیچ مقاومت واقعی و پایداری بدون اتکا به طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش و بدون به‌رسمیت شناختن نقش تاریخی آنان در تولید و بازتولید جامعه، امکان تداوم و بقا نخواهد داشت.*

مستخرجی از گزارش سیاسی... دنباله از صفحه ۱

با رژیم حاکم، جمهوری اسلامی در ایران ندارد، ریشه در منافع توسعه طلبانه و سودجویانه امپریالیسم دارد که می‌خواهد موقعیت از دست رفته قبلی خویش را برای تبدیل ایران به یک کشور نیمه مستعمره مجدداً به دست آورد. وجود یک رژیم انقلابی غیر مذهبی در ایران، این دشمنی غرب با مردم ایران را تشدید خواهد کرد و به این جهت باید به این تبلیغات موهوم امپریالیستی خاتمه داد که گویا امپریالیسم غرب متحد نیروهای انقلابی و سکولار در براندازی رژیم جمهوری اسلامی برای استقرار ایرانی آزاد، دموکراتیک و غیر مذهبی است.

در مبارزه با امپریالیسم غرب برای کسب نفوذ در ایران، دول بزرگ چین و فدراسیون روسیه در کنار ایران قرار گرفتند و مخالفت خویش را با توسعه دامنه وسیع و خودسرانه تحریم‌های اقتصادی و تجاوز نظامی به ایران و طرح‌های خطرناک و تجزیه و تحریک و فروپاشی بر ضد کشور ما اعلام داشتند. مخالفت روسیه و چین به عنوان دو قدرت بزرگ جهانی نظامی و اقتصادی، در کنار مخالفت مردم سراسر جهان در صورت تجاوز به ایران و یکپارچگی مردم میهن ما برای ایستادگی در مقابل تجاوز امپریالیست‌ها به ایران، از جمله عوامل مهم بازدارنده‌ای هستند که می‌توانند مانع فاجعه جدیدی در منطقه توسط حادثه آفرینان غارتگر غرب باشند.

حزب ما طبیعتاً از هر سیاستی که به کاهش نفوذ امپریالیسم غرب به عنوان امپریالیستی متجاوز و لجام گسخته منجر شود، و از هر سیاستی که بخواهد به قدرقدرتی و زورگوئی این امپریالیسم دهنه زند، حمایت می‌کند و این سیاست را در شرایط کنونی جهان و به ویژه کشور ما ایران به نفع صلح جهانی، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران ارزیابی می‌کند. در این راستاست که حزب ما با معاملات پایاپای با همه ممالکی که حاضر باشند با دور زدن دلار و یورو به مبادله جهانی بپردازند حمایت می‌کند. با الهام از این تحلیل، حزب ما با شرکت ایران در اتحادیه شانگهای، در سازمان بین دولتی بریکس، اتحادیه اقتصادی اوراسیا و همکاری با «بانک آسیایی سرمایه گذاری در صنایع زیربنایی» (Asian Infra-structure Investment Bank) که به ابتکار دولت چین تأسیس شده و رقیب بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه آسیایی است موافق است و آنرا در جهت تأمین استقلال ایران و بسیاری از ممالک جهان می‌داند. حزب ما از هر اقدامی که از قدرت دلار بکاهد، به تضعیف یکه تازی امپریالیسم آمریکا در جهان منجر شود، با دیده رضایت می‌نگرد. زیرا امپریالیسم آمریکا و در کنارش صهیونیسم اسرائیل دو دشمن بزرگ خلق‌های جهان و بویژه منطقه هستند و مبارزه با این دو دشمن بشریت باید وظیفه همه ملت‌ها و دولتها، حداقل در منطقه باشد. بدون این مبارزه که باید به طور مستمر و همه جانبه و در همه زمینه‌ها به پیش برده شود از خطر تجاوز این قدرتها به سایر کشورها، نقض حقوق ملل و حقوق بشر و تعمیق تبهکاری‌های آنها که نمونه‌های ... ادامه در صفحه ۶

سازمان‌های سلطنت طلب نوکران امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل هستند

مستخرجی از گزارش سیاسی... دنباله از صفحه ۵

آنها در جهان بر همه روشن است، کاسته نخواهد شد. امپریالیسم آمریکا علیرغم اینکه در مسئله هسته ای به برخی خواست های خود رسیده و دولت ایران را در این موارد به عقب نشینی و تسلیم واداشته است؛ ولی هنوز از تهدید نظامی و محاصره مجدد اقتصادی و سیاسی ایران آنهم به صورت خودکار دست برنداشته و هیچوقت نیز صادقانه اموال مسدود شده ایران در بانکهای آمریکائی - یعنی اصل و فرع سرمایه های ایران - را به کشور ما باز مسترد نخواهد کرد. آنها به عنوان راهزنان جهانی بخشی از این ثروت را به خانواده های گروگان های جاسوسخانه آمریکا در ایران پرداخت کرده، برخی را در اختیار خانواده سربازان متجاوز و اشغالگر آمریکائی در لبنان که در اثر مبارزه مردم لبنان کشته شده و یا ناچار شدند خاک لبنان را ترک کنند، بخشی را به اپوزیسیون خودفروخته ایرانی بخشیده و حاتم طائی وار به بخشش ثروتهای مردم ایران به بهانه های گوناگون مشغول شده اند. معلوم نیست خسارت مردم ایران را که قربانی تجاوز عراق به ایران، با حمایت آمریکا شده اند و یا قربانیان کودتای ۲۸ مرداد گردیده اند را چه کسی پرداخت می کند؟ امپریالیسم آمریکا هرگز از دشمنی اش با ایران دست بر نمی دارد. به گفته جیمی کارتر رئیس جمهور اسبق آمریکا که در صد سالگی درگذشت، «ایران بخشی از حريم امنیت آمریکاست». به این جهت باید همیشه مردم ایران را نسبت به ماهیت امپریالیسم آمریکا آگاه نگاه داشت و مانع از آن شد تا چنین وانمود شود که مبارزات ضد آمریکائی در ایران فقط دولتی بوده و بدون شرکت داوطلبانه و عظیم مردم صورت می پذیرد. زیرا این مبارزات مطمئن ترین تکیه گاه برای حفظ استقلال سیاسی ایران خواهد بود.

رژیم جمهوری اسلامی بنابر ماهیت طبقاتی اش در عرصه سیاست خارجی از نوسانات فراوان برخوردار است. این رژیم سیاست ارتجاعی خویش در تجزیه یوگسلاوی توسط ناتو که منجر به زیر پا گذاردن آشکار حقوق ملل و نقض آشکار توافقنامه های جهانی بود، را مجددا در مورد لیبی، به خاطر دشمنی شخصی که با شخص معمر قذافی داشت تکرار کرد. شرکت این رژیم در سرنگونی رژیم معمر قذافی در شمال آفریقا و حمایت از ترورستهای ناتو در آن کشور، تف سربالائی بود که به صورت رژیم افتاد، زیرا این تجاوز، ناقض حقوق ملل و قطعنامه موزیانه شورای امنیت است که تفسیرهای خودسرانه را مجاز می دانست و دست ناتو را در سرنگونی یک دولت مشروع و قانونی باز گذاشت. رژیم جمهوری اسلامی که خودش مورد تجاوز نظامی و تهدید دائمی آمریکا، اسرائیل و ناتو و اتحادیه اروپا است، به جای محکوم کردن تجاوز به حقوق ملل و دسیسه های امپریالیستی با کوربینی و روحیه انتقامجویی به این جنایت صحه گذارد و نشان داد که سیاست خارجی وی فاقد اصولیت و احساس تعهد نسبت به پیمانهای بین المللی و شناخت ماهوی از امپریالیسم جهانی است. چنین حکومتی طبیعتا قادر نیست وقتی حقوق مردم ایران توسط امپریالیستها به زیر پا گذارده می شود، وکیل مدافع خوبی برای دفاع از این حقوق باشد. جمهوری اسلامی همین سیاست ارتجاعی را در

تائید تجاوز نظامی به افغانستان و عراق بکار برد و همکاریهایی که بر کسی پنهان نیست برای سرنگونی رژیمهای افغانستان و عراق با امپریالیسم آمریکا داشته است. تائید نقض حقوق ملل، نتیجه ای جز آسیب رساندن به همبستگی میان مردم ایران و خلغهای منطقه نخواهد داشت و این به نفع امپریالیسم است. حزب ما خواهان یک سیاست اصولی خارجی مبتنی بر مبارزه ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی می باشد. حزب ما هر حرکتی که در شرایط کنونی جهان؛ به امپریالیسم غرب به رهبری آمریکا صدمه زده؛ به کاهش نفوذ آنها منجر شود را مثبت ارزیابی می کند و آنرا در خدمت منافع مردم ایران می داند. طبیعتا حزب ما بنابر سرشت خود همواره تلاش خواهد داشت ماهیت همه امپریالیستها را برای توده مردم روشن کند تا هیچگاه فریب آنها را - در هر لباسی که باشند - نخورند. چنین سیاست اصولی در عرصه خارجی باید بازتاب سیاست اصولی تکیه بر مردم در داخل باشد. برای دارا بودن سیاستی ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی بی تزلزل و شفاف، باید به بسیج توده ای مردم در درون کشور تکیه کرد، باید حقوق مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان را به رسمیت شناخت و از تلاش آنها برای تشکیل مستقل کارگری و مبارزه صنفی و سیاسی ممانعت نکرد. اتخاذ یک سیاست انقلابی و بی تزلزل در عرصه خارجی مستلزم داشتن یک سیاست انقلابی و بی تزلزل و شفاف در درون است. بدون تکیه به توده عظیم مردم، سیاسی کردن آنها و متشکل کردن آنها، امکان ندارد بشود مبارزه ضد تجاوز و تحریک و رخنه گرایی صهیونیستی - امپریالیستی را به پیش برد. امپریالیسم نیز این نقطه ضعف را در ایران خوب می شناسد و بر سر راه آن کمین کرده است. گرچه نفوذ جاسوسان امپریالیستی صهیونیستی در جنگ تجاوزکارانه دوازده روزه علیه شورعیان بود، اما هنوز نظام را از خواب خرگوشی بیدار نکرده است. این عوامل نفوذی نشان دادند که رژیم جمهوری اسلامی از مردم ایران بیشتر از امپریالیسم می هراسد و تمام فکر و ذکرش مبارزه با مردم و مخالفین داخلی بوده است تا مزدوران خارجی. از همین روانیت ملی ایران تنها امنیت آب و خاک نیست بلکه امنیت شهروندان نیز هست زیرا اگر برای مردم و صاحبان اصلی این آب و خاک امنیتی برای بقاء و ادامه زندگی وجود نداشته باشد و به عنوان پرده، شهروند بی حقوق و سرکوب شده زندگی کنند، غرور ملی ملت مورد تجاوز تبلیغات ضد ملی قرار می گیرد. مبارزه برای امنیت ملی با امنیت زحمتکشان که نان و کار و مسکن و رفاه را دربرمی گیرد جدایی ناپذیر است و باید به آن توجه جدی مبذول داشت. تکیه به امنیت ملی ایران و قوی شدن، زمانی موثر خواهد افتاد که با مبارزه علیه سیاستهای سرمایه دارانه نتولیرالیسم همراه باشد. بدون برچیدن بساط بانکهای غارتگر خصوصی و خاتمه دادن به سیاست خصوصی سازی و ممانعت از نابودی نظام آموزش و بهداشت از طریق خصوصی سازی آنها، امکان تامین امنیت ملی در عرصه داخلی و به طریق اولی خارجی وجود ندارد. این سخن رهبر جمهوری اسلامی که «امنیت خوب است باید قوی بود» دیگر بُرائی تبلیغاتی

برای حکومت ندارد و در عمل دروازه های دژ ایران را برای ورود قوای اشغالگر باز می گذارد. ایران از درون اشغال می شود و امنیتش از میان می رود. علت بی تفاوتی مردم نسبت به مسئله فلسطین و مخالفت بخش بزرگی از مردم در حمایت و همبستگی با لبنان و غزه.... را باید در سیاست مخرب و هاراکتصاد نتولیرالی و افزایش شکاف طبقاتی و تبعیض و ظلم و ستم و نارضایتی عمومی در چند دهه اخیر جستجو کرد که جان ملت را به لب رسانده است. نفوذ موساد سازمان جاسوسی اسرائیل در ایران، شکاف حاکمیت و نفوذ جناح غربگرای نتولیرال در تمام عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و تبلیغاتی از یک سو و سرکوب اتحادیه های کارگری و نیروهای مرفقی و انقلابی و کمونیستها از سوی دیگر، شرایطی را ایجاد کرد که ما امروز شاهدش هستیم. با شعارهای بی پشتوانه و فقط با نیروی محدود دولتی و یا موشک هایپرسونیک و پهپاد شاهد حتی داشتن سلاح اتمی نمی توان به جنگ دشمنانی رفت که برکشورما در زمینه های پرشمرده در بالا برتری دارند. بدون تقویت جبهه داخلی و تقویت امنیت معیشتی توده مردم و آرامش و آگاهی درجبهه داخلی نمی توان به پیروزی بر دشمن مکار و با سابقه طولانی استعماری نائل آمد.*

دو سال از توفان رفیق... دنباله از صفحه ۱

است که به نام حزب اش منتشر گردید. طبعاً فقدان رفیق فریدون با ویژگی هایی که داشت، از جمله توانایی تئوریک، تجربه سیاسی چند نسل، توانایی قلمی و نفوذ کلام و شخصیتی که داشت... برای هر حزبی یک ضایعه بزرگ است و کمبود ایجاد می کند، اما در عین حال او و فعالیتش سرمشقی برای رفقای حزبی، برای مرکزیت حزب و همه اعضا و هواداران حزب است. بذری که توسط او کاشته شده، آموزش هایش و آثارش پرچم حزب را برافراشته نگه داشته و خواهد داشت و راهش قاطعانه و متحدانه ادامه می یابد. رفیق «فریدون منتقمی» در سالهای قبل از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران در عرصه مبارزه ضد رژیم پهلوی و ضد امپریالیستی در جنبش دانشجویی نقش مهمی ایفا کرده است. او به عنوان دبیر فرهنگی کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در خارج از کشور و در این سمت فعالیت های درخشان سیاسی و فرهنگی داشته است. انتشار چهار شماره نامه پارسی نشریه وزین سیاسی فرهنگی کنفدراسیون دانشجویان و همین طور اجرای درخشان سرود گالیا حاصل مدیریت و رهبری مدبرانه رفیق فریدون بود. وی علاوه بر فعالیت های سیاسی، نویسنده ای توانا و تحلیل گری مسلط بر تحولات پیچیده ایران، منطقه و جهان بود.

زندگی رفیق فریدون منتقمی، زندگی یک کمونیست شایسته، زندگی انسانی از سرشت ویژه و با مصالحی خاص برش یافته بود. او از نام پر افتخار عضویت در حزب با احترام یاد می کرد و در آخرین لحظات زندگی اش وصیت کرده بود که خانواده اش حق عضویت حزب را بنام فریدون به پردازند. رفیق فریدون با عضویت دائمی در حزب و با این اصول و منش ... ادامه در صفحه ۲

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان تروریستان از ایران کوتاه باد!

دوسال از فوت رفیق... دنباله از صفحه ۶

کمونیستی نشان داد که رفقای عضو حزب سربازان رزمنده و منضبط و آگاهی هستند که افتخار عضویت در حزب طبقه کارگر را دارند و بدون چنین مرام و روحیه ای حزب به پیروزی نمی رسد. دروغا که زندگی فروزان او خاموش شد و خوشا که با مرگ هیچ کس پایان نمی پذیرد. اگر چه رفیق فریدون از میان ما رفت ولی نام او در کنار کمونیست‌هایی چون رفقا قاسمی و فروتن، بابا پورسعدت، قدرت فاضلی، حمید رضا چیتگر، مجلسی و جنبش کمونیستی ایران مانند خورشید می درخشد و گرما بخش قلوب کارگران ایران است. اگر چه او در میان ما نیست، اگر چه جسم رفیق فقیدمان با خاک یکسان گردید، ولیکن اندیشه‌هایش زنده و جاویدان باقی است و هر آن مانند پتک بر فرق دشمنان رنگارنگ می کوبد. ما بار دیگر به روان پاک این رفیق درود می فرستیم و سوگند یاد می کنیم تشکیلاتی که با همت و فداکاری او بنا شد، هر سال بارورتر کرده و با قطره قطره خون خویش از سنگر زحمتکش و حزب کار ایران محافظت کنیم.

دربیان یادداشتی از رفیق فریدون را که در صفحه فیسبوکش در ۲۱ آوریل ۲۰۲۱ به یادگار گذاشته منتشر می کنیم تا هم یادش را زنده و گرمی بداریم و هم دوراندیشی سیاسی اش در مسائل روز ایران را به تصویر بکشیم. این یادداشت که در مورد ایرانیان خودفروخته به رشته تحریر درآمده، چنین آغاز گردید:

ایرانی خود فروخته و مشخصاتش

«نقل قولی را که می خوانید دو تن ایرانی خودفروخته در سایت اخبار روز نوشته اند: «امضاء کنندگان «بیانیه» از کدام همزیستی ملت ها سخن می گویند؟ ایران تنها کشوری در جهان است که افراد وابسته به آن بطور سازمان یافته از دیوار سفارت کشورهای دیگر بالا رفته است و عده ای از آنها در پست های بالای حکومتی و اطلاعاتی قرار دارند و گروگان گیری جزئی از سیاست رسمی بین المللی و باج گیری آن است.»

می شود در مورد اشغال سفارت آمریکا در ایران که در واقع جاسوسخانه بوده و دیگر جای حاشائی برای آن نمانده است دارای اتفاق نظر نبود ولی بی شرمی تمام است که این اقدام را بهانه ای بکنیم تا از امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اسرائیل دفاع بکنیم. این ایرانی های خود فروخته ظاهرا مخالف آن هستند که قوانین بین المللی زیر پا گذارده شود. من شخصا این اصل را قبول دارم. باید به قراردادهای جهانی احترام گذارد. ایران قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته ای را امضاء کرده است پس حق دارد اورانیوم در خاک خودش را غنی ساخته و فن آوری هسته ای را بیاموزد. ولی این خود فروخته ها این قرارداد را قبول ندارند. ایران قرارداد برجام را امضاء کرده است ولی آمریکا و اروپا زده اند زیر قرار داد بین المللی و این خودفروخته ها با آن مخالفتی ندارند، ایران بر خلاف قراردادهای بین المللی هیچ کشوری را اشغال نکرده و به نسل کشی دست نزده است ولی آمریکا و اروپا سراسر جهان را اشغال کرده اند، غیر قانونی

بمب اتمی دارند که سرنوشت مردم جهان را تهدید می کنند، اسرائیل به طور غیر قانونی سرزمین مردم فلسطین را اشغال کرده و نسل کشی می کند و بمب اتمی دارد و این ایرانی های خود فروخته و جاسوس با آن مخالفتی ندارند. آمریکا و اسرائیل با تروریسم دولتی دانشمندان اتمی ایران را ترور کرده، سردار قاسم سلیمانی مقام رسمی ایران را ترور کرده، در یمن و پاکستان توسط پهپادهای خویش مخالفان خویش را به اتهام تروریست بدون محاکمه شفاف ترور می کنند و همه و همه مغایر قراردادهای بین المللی است. این جانیان از دیوار کشورها بالا می روند و به حرم آنها تجاوز می کنند ولی این ایرانیان خودفروخته از همه این جنایات در جهان و منطقه دفاع می کنند و مشکلی با آن ندارند ولی برای بالا رفتن از دیوار سفارت آمریکا در ایران دلشان سوخته و آن را نقض موازین دیپلماتیک و جهانی می دانند و ایران را اولین کشور جهان در نقض این موازین می دانند. این بیچاره های خودفروخته هنوز نمی دانند کشور کره، ویتنام، کامبوج، لائوس فلسطین، یمن، سوریه، لیبی و... در کجا قرار دارند؟ اگر جغرافیا بلد بودند می فهمیدند نقض حقوق بین الملل یعنی چه. بالا رفتن از سفارت آمریکا در ایران مهم نیست بمباران ویتنام با چند میلیون کشته با بمب ناپالم مهم است. کدام قانون بشری به امپریالیسم اجازه داده است صدها هزار ژاپنی را با بمب اتمی نابود کند. این ایرانیان خود فروخته نگران بمب اتمی موهومی ایران هستند ولی از بمب‌های واقعی اتمی آمریکا و عزرائیل دفاع می کنند. در مورد ایرانیان خود فروخته که دشمنان بعدی ایران نیز هستند هرچه بنویسیم کم نوشته ایم»

لینک سه جلد کتاب خاطرات رفیق فریدون منتقمی که تحت نام یادمانده هایی از فریدون منتقمی انتشار یافته است را در در زیر ملاحظه فرمائید. این سه جلد کتاب ارزشمند که دوجلد آن در کتابخانه اینترنتی توفان قابل دسترسی است ظاهرا خاطرات شخصی این رفیق است اما آنچه در متن کتاب با آن مواجه می شوید تحلیل و بررسی تاریخی و طبقاتی از صد سال جنبش کمونیستی و مبارزات مردم ایران، دوانقلاب بزرگ معاصر ایران، انقلاب مشروطه و بهمن وده ها قیام و جنبش اعتراضی، پیروزی سوسیالیسم وعلل شکست آن درشوروی وچین، حزبیت وادامه نبردهای ظلمت نظام سرمایه داری، امپریالیسم و صهیونیسم، خوشبینی به آینده و سوسیالیسم به عنوان تنها پرچم راهی بشریت است. مطالعه این سه جلد کتاب خواندنی و ارزشمند را به همگان توصیه می کنیم.

<http://www.toufan.org/Ketabkhaneh/20%20darfar%20Montaghemi%Kahterat20%20jeld%20PDF.pdf/>
<http://www.toufan.org/Ketabkhaneh/pdf.20%20Montaghemi%20F%Kahterat>

جاویدان باد خاطره‌ی تابناک رفیق فریدون منتقمی مارکسیست-لنینست برجسته وعضو رهبری حزب کار ایران(توفان)*

مستخرجی از گزارش سیاسی... دنباله از صفحه ۱۰

نیازمند است، تا در این بستر هولناک بتوانند انسانهای مورد نظر خود و نیروی کارآرزان آماده به خدمت اجباری و برده وار را به کار گیرند و تحت هر شرایطی له و لورده نمایند. آنها در سیاست نئولیبرالی راهبردی خویش، نخست این کشورها را با جنگ و تجاوز نظامی، بمباران صنایع کلیدی و حیاتی آنها، محاصره اقتصادی بربرمنشانه و غیر قانونی، کودتا، عقب راندن نقش دولت در اقتصاد، خرابکاری در تولید و تقویت تروریسم بیرحم و وحشی بین المللی دست پرورده امپریالیسم، به قعر بیچارگی و نیاز می کشاند و شرایط را برای فاجعه اصلی که سلطه سیاست‌های نئولیبرالی است، آماده می گردانند. موسسه های اقتصادی دولتی که طی قرن‌ها پدید آمده اند را، به بهای نازل، خصوصی می کنند و در دست سرمایه های خارجی قرار می دهند تا هر طور که می خواهند بر اساس شرایط قراردادهای استعماری تحمیلی به کشورها، از آنها سوء استفاده نمایند.

دوم: «فاشیسم دیکتاتوری آشکار و تروریستی ارتجاعی ترین، شوونیستی ترین و امپریالیستی ترین عناصر سرمایه مالی است.» فاشیسم خشن ترین و کینه توزانه ترین دشمن طبقه کارگر و مردم زحمتکش است.

فاشیسم یک رهبر اقتدارگرا، و فراتر از قانون را بقدرت می‌رساند، ملی‌گرایی افراطی را ترویج می‌کند، اقلیت‌ها، مهاجران و «خارجیان» را مقصر بحران‌های سرمایه‌داری می‌داند و به جای واقعیت‌ها از تبلیغات دروغین استفاده می‌کند.

هسته‌ی فاشیسم سده‌ی بیست و یکم مثلی متشکل از سرمایه فراملی به همراه قدرت سیاسی ارتجاعی و سرکوب گر در دولت، و نیروهای نفوفاشیستی در جامعه‌ی مدنی است. برنامه‌های فاشیستی نوپیدای سده‌ی بیست و یکم پاسخی به این بحران است. نابرابری‌های روزافزون و ناتوانی سرمایه‌داری جهانی برای تأمین بقای میلیاردها انسان، دولت‌ها را به بحران مشروعیت کشانده و نظام را به سوی وسایل آشکار سرکوب و نظارت اجتماعی و سلطه‌ای می‌کشاند که سبزیهای اجتماعی و سیاسی را و خیم تر و تنش های بین‌المللی را تشدید می‌کند.

سوم: قدرت گیری دونالد ترامپ در آمریکا، اتفاقی مهم تر از دست به دست شدن دولت میان حزب دموکرات و جمهوری خواه است. احزابی که انحصارات مختلف مالی و نظامی را نمایندگی می کنند.

گرایشات نژاد پرستانه و شبه فاشیستی و چرخش های تند در عرصه های داخلی و خارجی و تلاش برای افزایش نقش فرد در ساختار دولتی آمریکا است که از دونالد ترامپ رئیس جمهوری متفاوت ساخته است. همین حرکات رادیکال تنش های زیادی را در داخل آمریکا و همچنین در میان متحدان این کشور در عرصه بین المللی ایجاد کرده است. سیاست رسمی آمریکا و سیاستمدارانی که به جناح های سنتی دموکرات ها و جمهوری خواهان تعلق داشتند نتوانستند پاسخگوی نیازهای گروه های ... ادامه در صفحه ۸

نابود باد رژیم صهیونیستی کودک کش، پیروز باد نبرد به حق خلق فلسطین

مستخرجی از گزارش سیاسی... دنباله از صفحه ۷

سرخورده جامعه باشند و ترامپ توانست با نشان دادن خود به عنوان فردی خارج از ساخت‌های رسمی عرفی و هنجارها، نظر این گروه‌ها را جلب کند. افراد سرخورده جامعه آمریکایی و اروپایی برای حل مشکلاتشان در فقدان یک جنبش قوی کارگری و کمونیستی به سمت راستگرایی و گرایش‌های فاشیستی میل پیدا کردند. تاریخچه ظهور هیتلر و نازی‌ها در آلمان و فاشیست‌ها در ایتالیا و حالا نیز خیزش راست‌های افراطی و نئوفاشیست در آمریکا و اروپا این را نشان می‌دهد که انتهای چنین مسیری به فاشیسم ختم می‌شود. کارگران در هر کشور مشخص تحت رهبری حزب مارکسیست لنینیست باید در مقابل خطر فاشیسم به میدان بیایند و پرچم در مبارزه علیه فاشیسم و راسیسم و نمادیان آزادی، صلح و سوسیالیسم باشند.*

سفر دونالد ترامپ به چین... دنباله از صفحه ۱۰

شبانروز هم دوام نیاورد و ترامپ عقب‌نشینی کرد. به گزارش شبکه آمریکایی NBC، دلیل این عقب‌نشینی مخالفت شدید عربستان سعودی بود که اجازه استفاده آمریکا از پایگاه‌های هوایی خود را نمی‌داد مگر اینکه ابتدا تلاش دیپلماتیکی برای حل بحران انجام شود.

به گفته خود ترامپ، پاکستان نیز از آمریکا خواسته بود تا زمانی که مذاکرات با ایران ادامه دارد، هیچ عملیات نظامی‌ای در تنگه هرمز انجام ندهد. این موضوع روز پنجشنبه مطرح شد. روز بعد، روزنامه واشنگتن پست گزارشی منتشر کرد که شامل تصاویر ماهواره‌ای بود و نشان می‌داد ایران در حملات متقابل خود علیه پایگاه‌های نظامی آمریکا در خاورمیانه بسیار موفق‌تر از آنچه آمریکا اعتراف کرده، عمل کرده است.

طبق منابع بلومبرگ، آمریکا اکنون در حال بررسی امکان حفاری نفت در پایگاه‌های نظامی خود است و واشنگتن به دنبال راه‌های «نوآورانه» برای پر کردن ذخایر نفتی خود می‌گردد؛ ذخایری که به دلیل بسته شدن تنگه هرمز به روی نفتکش‌های آمریکایی و اسرائیلی توسط ایران، رو به کاهش است.

واشنگتن پست همچنین با منابعی در سازمان سیا گفتگو کرده که می‌گویند «ایران می‌تواند حداقل سه تا چهار ماه دیگر در برابر محاصره آمریکا در اطراف تنگه هرمز مقاومت کند».

این موج خبرهای منفی برای دونالد ترامپ در حالی مطرح شده است که او برای یک دیدار رسمی در پکن بسر می‌برد؛ همزمان با سفیر ایران در چین، عبدالرضا رحمانی فضلی، از طرح چهار ماده‌ای صلح که شی جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، در اواسط آوریل ارائه کرده بود، حمایت کرده است.

رحمانی در شبکه ایکس نوشت که ایران آماده است «از طرح چهار ماده‌ای رئیس‌جمهور چین که هدف آن امنیت پایدار و توسعه مشترک در خلیج فارس است، حمایت کند».

این چهار محور شامل موارد زیر است:

«ایجاد ساختار امنیتی مشترک برای خاورمیانه؛ تضمین احترام به استقلال و تمامیت ارضی کشورها؛ حفظ حقوق بین‌الملل در برابر «قانون جنگل»؛ و تشویق همه طرف‌ها به همکاری برای موفقیت اقتصادی و پیشرفت کشورهای منطقه.» در هر حال سفر رسمی رئیس‌جمهور آمریکا به چین، همواره لحظه‌ای مهم و تعیین‌کننده برای دولت او و نقطه‌ای حساس در معادلات جهانی بوده است. اما طنز تلخ این سفر آن است که پیامد برخی تصمیم‌های خود ترامپ ممکن است در پکن، نه تصویر سلطه جهانی مورد نظر او، بلکه محدودیت‌های واقعی قدرتش را به نمایش بگذارد.

واقعیت این است در شرایط آشفته و پرتنش جهان کنونی؛ وضعیتی که رئیس‌جمهور آمریکا خود آگاهانه در شکل‌گیری و تشدید آن سهم جدی و حیاتی کارانه‌ای داشته، فضایی برای این نشست ساخته است که با هیچ‌یک از دیدارهای پیشین رهبران واشنگتن و پکن قابل مقایسه نیست. در دهه‌های گذشته، نشست‌های آمریکا و چین معمولاً با هدف مهار تنش، بازسازی اعتماد و ایجاد حدی از ثبات در مهم‌ترین رابطه دیپلماتیک جهان برگزار می‌شد. اما ترامپ، خود نماد گسست از همین منطق سنتی است؛ او نه عامل ثبات، بلکه یکی از کانون‌های اصلی بی‌ثباتی در جهان امروز به شمار می‌رود.

دونالد ترامپ به بخشی از ستون‌های سنتی برتری آمریکا آسیب زده است؛ ستون‌هایی چون «تجارت آزاد»، شبکه اتحاد‌های بین‌المللی و نظم جهانی‌ای که طی دهه‌ها بر محور قدرت و منافع واشنگتن شکل گرفته بود. او این تغییر مسیر را نشانه‌ای از قدرت بی‌پرده آمریکا و نمادی از آزادی عمل یک‌جانبه واشنگتن در صحنه جهانی معرفی می‌کند. اما از نگاه منتقدان، آنچه ترامپ «قدرت‌نمایی» می‌نامد، در واقع نوعی خودفرسایی راهبردی است؛ روندی که مزیت‌های جهانی آمریکا را درست در مقطعی تضعیف می‌کند که جایگاه برتر این کشور از سوی چین، به عنوان ابرقدرتی در حال صعود، هم‌زمان در چندین جبهه به چالش کشیده شده است.

ناکامی رئیس‌جمهور آمریکا در دستیابی به پیروزی‌ای روشن و قابل عرضه در برابر ایران، همراه با پیامدهای سنگین و ویرانگر اقتصادی جنگ او برای جهان، اکنون پرسش‌های تازه‌ای درباره دامنه واقعی قدرت آمریکا برانگیخته است؛ پرسش‌هایی که چین به احتمال زیاد تلاش می‌کند از آن‌ها به عنوان فرصتی راهبردی بهره‌برداری کند.

در همین حال، بی‌اعتنایی تازه ایران در روز دوشنبه به تلاش ترامپ برای دستیابی به توافق و یافتن راهی برای خروج از بحران، روایت او را نیز زیر سؤال برده است؛ روایتی که بر این ادعا استوار بود که ایران در آستانه عقب‌نشینی قرار دارد؛ اما پایداری کشوری کوچک‌تر در برابر فشار قدرت

آمریکا، نه تنها تصویر برتری واشنگتن را مخدوش کرده، بلکه ترامپ را نیز در سطح شخصی، رئیس‌جمهوری کم‌اثرتر و آسیب‌پذیرتر نشان داده است.

با این همه، هرگونه امید دونالد ترامپ به اینکه رابطه شخصی‌اش با شی جین‌پینگ بتواند چین را به اعمال فشار قاطع بر ایران وادار کند، احتمالاً بیش از حد خوش‌بینانه است. پکن، با وجود افزایش نفوذ جهانی خود، همچنان در اعمال قدرت مستقیم در مناطقی دور از حوزه پیرامونی‌اش محتاطانه عمل می‌کند. چین همچنین هیچ علاقه‌ای ندارد در ایران حکومتی شکل بگیرد که به آمریکا نزدیک‌تر باشد.

سفر وزیر خارجه ایران به پکن در هفته گذشته، در واشنگتن این امید را پدید آورد که شاید چین در حال آماده‌سازی زمینه‌ای برای میانجی‌گری و پایان دادن به جنگ باشد. اما شماری از کارشناسان برداشت محتاطانه‌تری دارند. به باور آنان، این سفر احتمالاً بیش از آنکه نشانه آغاز یک ابتکار جدی برای پایان جنگ باشد، به شی جین‌پینگ امکان می‌دهد در دیدار با ترامپ بگوید پکن پیش‌تر از ایران خواسته است تنگه هرمز را بازگشایی کند.

سیهاساک پوآنگکتکنو، وزیر خارجه تایلند، نیز ماه گذشته با انتقاد از بی‌عملی واشنگتن گفت آمریکا هیچ اقدام مؤثری برای کاهش پیامدهای اقتصادی جنگ خود با ایران انجام نداده است. او در گفت‌وگو با روزنامه واشنگتن پست تأکید کرد: «ما نمی‌خواهیم مستقیماً آمریکا را محکوم کنیم، اما این جنگ اساساً نباید آغاز می‌شد».

نقطه‌ضعف رویکرد رئیس‌جمهور آمریکا تنها به پیامدهای ژئوپلیتیکی آن محدود نمی‌شود؛ این وضعیت می‌تواند بر برداشت چین از میزان قدرت، نفوذ و توان مانور ترامپ نیز اثر بگذارد و در پکن این تصور را تقویت کند که اقتدار او، برخلاف ادعاهایش، در مسیر فرسایش قرار گرفته است. فرسایشی شدن جنگ بیش از هر چیز قوعد بازی را برهم زده و افول جدی آمریکا را در عرصه جهانی به نمایش گذاشته است. آمریکا حتا اگر بمباران ایران را مجدداً از سر گیرد اما در نهایت پیروز این جنگ نخواهد بود و مفتضحانه بدون هرگونه دستاوردی با شکست روبرو خواهد شد. این شکست منطق تاریخی افول ابرقدرتی است که هژمونی‌اش بر جهان مدت‌هاست به پایان رسیده است.*

کمک‌های مالی رسیده به حزب

۱- رفیق یونانی از سوئد ۱۵۰۰ کرون

۲- رفیق الف بامداد ۵۰ یورو

۳- رفیق ریما ۱۲۰۰ کرون سوئد

از کمک‌های شما تشکر می‌کنیم و دستتان را به گرمی می‌فشاریم.

تشکیل اتحادیه مستقل کارگری حق مسلم همه کارگران ایران است!

پایان وابستگی به امپریالیسم... دنباله از صفحه ۱۰

جای آن را گرفته است، اساساً متفاوت است: یک رابطه معاملاتی که در آن تعهدات امنیتی آمریکا دیگر یک تضمین نیست، بلکه خدماتی است که تابع شرایط حاد است. ایالات متحده امروز امنیت را بر اساس یک توافق عملاً می فروشد و مانند هر توافقی، می تواند به نفع امپریالیسم آمریکا دوباره ارزیابی، تعلیق یا لغو شود! اگر شرایط برآورده نشود—برخی از دولت های اروپایی، با صبر و شکیبایی و بعضاً ساده لوحی، موضع جدید واشنگتن را تاکتیک های مذاکره و یا طوفانی دانسته که به زودی فروکش خواهد کرد! این تفسیر در مورد دولت دمدمی مزاج ترامپ، که اکنون بیش از یک سال است در قدرت است، از همان ابتدا به شدت شکننده بود.

کافی است تهدیدات دونالد ترامپ علیه دانمارک و گرینلند، تلاش های او برای دیکته کردن صلح به اوکراین، اعلامیه های او مبنی بر خروج از ناتو یا اخیراً تعلیق اعضا را به خاطر بیاورید. دیگر سوال این نیست که آیا رابطه قدیمی قابل جبران است؟ همانطور که «مارک کارنی»، نخست وزیر کانادا، در مجمع جهانی اقتصاد داووس در ژانویه گذشته اظهار داشت، این وضعیت قابل جبران نیست. برای اروپایی ها، سوال این است که آنها چه چیزی را به جای آن خواهند ساخت و با چه سرعتی؟ اروپا هنوز آماده نیست که امنیت خود را بدون ایالات متحده تأمین کند. امپریالیسم آمریکا ظرفیت حمل و نقل هوایی استراتژیک، شناسایی ماهواره ای، حملات دقیق دوربرد و زیرساخت های مهندسی مورد نیاز برای استقرار و پشتیبانی از نیروهای بزرگ در سراسر قاره دارد. این شکاف ها را می توان در دو، سه یا پنج سال پر کرد. حتی برخی از آنها حد اقل، یک دهه طول خواهد کشید.

این بدان معناست که اروپا فعلاً به ایالات متحده وابسته خواهد ماند، حتی به یک آمریکای معامله گر، حتی آمریکایی که شرایط خود را تغییر می دهد و رئیس جمهور غیرقابل پیش بینی دارد. این به معنای پرداخت حق عضویت و همزمان تلاش برای مذاکره مجدد آنها از موضعی با قدرت رو به رشد است. هزینه های دفاعی باید افزایش یابد - هم به دلیل فشار آمریکا، هم از روی ضرورت استراتژیک.

منابع انرژی باید در آینده متنوع تر شوند، نه به این دلیل که ترامپ نماینده ی کارتل ها اصرار دارد، بلکه به این دلیل که اروپا مناسبات چهل ساله با روسیه را در اثر توطئه، نیرنگ و فشار و تهدید های امپریالیسم طماع و حيله گر آمریکا عمداً از میان برده است.

در نتیجه امروز سیاست رویارویی های دیپلماتیک با دولت حيله گر ترامپ باید با دقت برنامه ریزی و انتخاب شوند. باید به مسائلی اختصاص داده شوند که واقعاً منافع استراتژیک اصلی را در بر دارند.

علاوه بر این، برای پیشرفت سریع، اصل اجماع اتحادیه اروپا در مورد مسائل کلیدی سیاست خارجی باید به صورت

جدی اصلاح شود.

اروپا باید هماهنگ باشد. تدارکات دفاعی اروپا همچنان بسیار ناکارآمد است و چندپارگی سیستم های ملی بر آن حاکم است.

اروپا تا ۲۰ نوع مختلف تانک اصلی جنگی دارد و به جای یک ناوگان متحد، چندین پلنفرم هوایی جنگی موازی را کماکان پدک می کشد.

بویژه با توجه به تهدیدات جدی امپریالیسم آمریکا در رابطه با ترک ناتو و جنگ اقتصادی با اتحادیه اروپا که روز به روز بیشتر به واقعیت نزدیک می شود، برای اتحادیه اروپا سمت گیری به سمت یک استراتژی نظامی و دفاعی هماهنگ، کارآمد و بازدارنده، از نظر نظامی، از نان شب واجب تر شده است که نیاز به حمایت سیاسی جدی اتحادیه اروپای واحد دارد. احتمالاً اجرای این سیاست نسل ها طول بکشد، اما با توجه به رشد تضادهای این اتحادیه با آمریکا امکان شکل گیری یک نیروی نظامی مشترک اروپایی با همه تناقضات درونی اش شتاب می گیرد. از این گذشته سوالی وجود دارد که یافتن پاسخ برای آن به تعویق افتاده است. اما امروز دیگر نمی توان آن را بی پاسخ گذارد. و آن مسئله «بازدارندگی هسته ایست». فرانسه و بریتانیای دارای قابلیت های هسته ای خود هستند. با وجود همه ملاحظات، به ویژه درپارسی، جایی که دولت دائماً بر حاکمیت مطلق خود اصرار دارد، باید به این سوال که چگونه بازدارندگی اروپایی می تواند نقش بیشتری ایفا کند، پرداخته شود. قاره ای که در مورد استقلال استراتژیک جدی است، نمی تواند تضمین نهایی امنیت خود را به طور نامحدود به یک ارائه دهنده خارجی بر اساس حق اشتراک واگذار کند. اروپا، اگر استقلال خود را جدی می گیرد، باید نیروی بازدارندگی جدی و واحدی بنیان گذارد که تاکنون در این امر موفق نبوده و نتوانست درمقابل سلطه آمریکا قدامت کند.*

برجسته ترین محورهای بیانیه جبهه خلق برای آزادی فلسطین در هفتاد و هشتمین سالگرد نکبت:

«پانزدهم مه، هفتاد و هشتمین سالگرد «نکبت» فلسطین است؛ جنایت تاریخی مستمری که توسط جنبش صهیونیستی و گروه های مسلح آن، با حمایت استعمارگران و امپریالیست ها، از طریق بیرون راندن مردم ما از سرزمین شان و آواره کردن آن ها با زور، و برپایی یک رژیم استعماری جایگزین (Settler-colonial) که بر پایه ی قتل عام، پاکسازی قومی و تروریسم سازمان یافته بنا شده است، مرتکب شد. از آن تاریخ تاکنون، سیاست های اشغالگران از کشتار، سرکوب، مصادره و یهودی سازی زمین ها دست برنداشته اند تا با تلاشی مستمر، هویت ملی فلسطین را محو کرده و اراده ی

ملت ایستاده ما را در هم بشکنند.

امروز و در سایه آنچه ملت ما در غزه، کرانه باختری و قدس متحمل می شود — از جنگ نسل کشی فراگیر، محاصره، گرسنگی و ویرانی سیستماتیک گرفته تا حملات فزاینده به اسرا و مقدسات و تلاش برای تحمیل قوانین نژادپرستانه بیشتر، از جمله تلاش برای قانونمند کردن اعدام اسرا و مبارزان — ملت فلسطین همچنان به تقدیم فداکاری های پی در پی ادامه می دهد؛ استوار بر خاک خود، مقاومت کننده و در برابر تمام تلاش ها برای تسلیم کردن، شکستن اراده یا سلب حق تاریخی و ملی خود ایستاده است. این جنایات و سیاست های تجاوزکارانه، هرگز و هرگز در تسلیم کردن ملت ما یا نابود کردن مسئله عادلانه مان موفق نخواهند بود...»

برجسته ترین محورهای بیانیه جبهه ی خلق برای آزادی فلسطین در هفتاد و هشتمین سالگرد نکبت را در زیر می خوانید:

۱. نکبت، جنایتی تاریخی است که از سال ۱۹۴۸ تاکنون همچنان ادامه دارد.
۲. مبارزه با اشغالگران، نبردی وجودی و تاریخی است تا نابودی کامل آن ها.
۳. مسئله پناهندگان، هسته اصلی آرمان فلسطین است و حق بازگشت، حق غیرقابل تصرف است.
۴. وحدت ملت فلسطین، زیربنای مقابله با تجاوزات و طرح های نابودی آرمان فلسطین است.
۵. اسرا، مسئله ای ملی و محوری هستند و مبارزه تا آزادی آن ها ادامه خواهد داشت.
۶. حمایت از «آنروا» (UNRWA) برای محافظت از پناهندگان و به عنوان شاهدی بین المللی بر وقوع جنایت، امری ضروری است.
۷. وقوع جنگ نسل کشی، محاصره و گرسنگی دادن به ملت ما در غزه، کرانه باختری و قدس.
۸. اشغالگران، علی رغم حمایت های غرب، در تحمیل تصمیم نهایی و تعیین تکلیف منطقه ناتوان هستند.
۹. گسترش فاشیسم و نژادپرستی در ساختار نظام اشغالگر و تشدید شکاف های داخلی آن.
۱۰. گسترش جنبش همبستگی جهانی با فلسطین و انزوای روزافزون رژیم اشغالگر.
۱۱. مخالفت با جدایی غزه از کرانه باختری و ایستادگی در برابر سیاست های نژادپرستانه.
۱۲. مطالبه توقف تجاوزات و عقب نشینی کامل از نوار غزه.
۱۳. فراخوان برای تشدید تحریم ها و انزوای سیاسی و اقتصادی رژیم اشغالگر.
۱۴. بازسازی غزه تحت مدیریت تمام عیار و خالص ملی فلسطین.
۱۵. گسترش همبستگی جهانی با فلسطین و تعمیق انزوای رژیم اشغالگر.

#ترجمه از کانال تلگرام «برای فلسطین»*



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۲۳۸ اردیبهشت ۱۴۰۵

را در تارنمای توفان مطالعه نمایید!

توفان الکترونیک در اول هر ماه میلادی منتشر می شود!

ایران جمهوری اسلامی نیست، ایران میهن ماست و باقی خواهد ماند

مستخرجی از گزارش سیاسی حزب کار ایران (توفان) به کنگره ششم حزب کار ایران.

رشد فاشیسم و راسیسم در اروپا و آمریکا

سفر دونالد ترامپ به چین و بن بست سیاست ماجرای جوانان آمریکا در منطقه و جهان

در حالی که رئیس جمهور آمریکا، دونالد ترامپ، به چین سفر کرده است، اما بیشتر تحولات و پرسش های رسانه ها مربوط به ایران است و این امر شدت او را تحت فشار قرارداده و اوضاع برخلاف خواسته های او پیش می رود.

ترامپ روز دوشنبه اعلام کرد که آتش بس با ایران با «اقدامات گسترده برای حفظ حیات» ادامه یافته، اما در عین حال «بسیار شکننده» است. این سخنان پس از آن مطرح شد که او شامگاه یکشنبه از پاسخ ایران به پیشنهاد صلح واشنگتن ابراز نارضایتی کرده بود. هنوز مشخص نیست که دقیقاً پیشنهاد آمریکا چه بوده اگرچه پاسخ ایران به مذاق ترامپ خوش نیامد. یکی از چند مورد خواسته های ایران **پایان یافتن جنگ در همه جبهه ها است؛ از جمله در لبنان**، جایی که رژیم صهیونیستی اسرائیل با وجود آتش بسی که ترامپ برای آن فشار آورده بود و از ۱۷ آوریل اجرایی شد، همچنان به حملات وحشیانه خود ادامه می دهد.

در هفته های اخیر، ترامپ چندین بار به ایران «فرصت» بیشتری برای رسیدن به توافق داده و همزمان مدعی شده بود که ایرانی ها برای رسیدن به یک «توافق» ناامید هستند. در همین حال، ضعف موقعیت مذاکره ای ترامپ حتی از سوی متحدان آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفته است. از جمله، سخنان فریدریش مرتس، صدراعظم آلمان، بازتاب گسترده ای در عرصه جهانی داشت که گفته بود آمریکا توسط رهبری ایران «تحقیر» شده است.

همچنین عملیات آمریکایی «پروژه آزادی» در هفته گذشته بسیار خبرساز شد؛ عملیاتی که هدف آن اسکورت نفتکش ها در تنگه هرمز با پشتیبانی نظامی بود، اما حتی دو ... ادامه در صفحه ۸

پایان وابستگی به امپریالیسم آمریکا؟

پس از جنگ جهانی دوم، اروپا با کمک آمریکا که از جنگ جهانی دوم تا حدودی سالم بیرون آمده بود و به تدریج بعنوان قدرتمندترین ابر قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی ظهور کرده بود، نظامی را ایجاد کرد که هفت دهه دوام آورد. این نظم به علت تغییر تدریجی نظم جهان - از تک قطبی به چند قطبی - و در نتیجه افول تدریجی ابر قدرت آمریکا، اکنون رو به پایان است و در نتیجه اتحادیه اروپا به یک استراتژی دفاعی جدید نیازمند است.

اروپا که دو بار از ویرانه های فاجعه آمیز جنگ بازسازی شده بود، در نیمه دوم قرن بیستم نظامی قاره ای که در آن جنگ بین اعضای آن نه تنها بعید، بلکه غیرقابل تصور شده بود، ایجاد کرد. این نظم بر دو ستون استوار بود.

یکی ادغام اروپا در یک اتحادیه بود: پروژه ای گرچه دشوار ولی اقتصادها، قوانین و نهادهای اتحادیه اروپا چنان در هم تنیده شدند که درگیری ها غیرمنطقی می نمودند. دیگری وابستگی به ابر قدرت ایالات متحده بود.

آلمان تنها به حمایت متحد اصلی خود آمریکا متکی نبود. تا زمان سقوط دیوار برلین، جمهوری فدرال سالانه سه تا پنج درصد از تولید ناخالص داخلی خود را در ارتش سرمایه گذاری می کرد و تا ۵۰۰۰۰۰۰ سرباز فعال را به خدمت وادار کرده بود و در عین حال عضو اتحاد نظامی فرا آتلانتیک ناتو نیز بود.

اتحاد مذکور در اصل جهت نیروی باز-دارنده در مقابل اتحاد جماهیر شوروی ایجاد گشته بود. ناتو امنیت را چنان تضمین می کرد که کشورهای اروپایی می توانستند بر امور دیگر تمرکز کنند: دولت های رفاه، بازارهای واحد، معماری رویه ای بی پایان ادغام، بویژه از دهه ۱۹۸۰ با بکار بردن سیستم نئولیبرالی. این نظم هفت دهه پابرجا بود. اما اکنون با رشد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و نظامی کشورهای «جنوب جهانی» عمر این نظام به پایان خود نزدیک شده است. آنچه ... ادامه در صفحه ۹

یکم: نئولیبرالیسم، سیاست جهانی سازی سرمایه در جهان است. نئولیبرال ها می کوشند که حقوق ملل را از بین برده و مرزهای جغرافیایی را نابود ساخته و با پرچم "مدرنیسم"، "حمایت از حقوق بشر"، "جامعه باز"، "انقلابات مخملی"، "سازمانهای فمینیستی و غیر دولتی مشکوک"، هجوم ایدئولوژیکی خویش را توجیه کرده، به شستشوی مغزی پرداخته، عوامل روشنفکر آموزش دیده خویش را، بالا کشیده به میکروفون های تبلیغاتی بچسبانند، تا جوامع بشری را به عقب باز گردانند و آنها را از هر نظر در چنگال خود اسیر سازند، تا سرمایه از خون ملتها رنگ بگیرد و حجیم تر گردد. حقوقدانان و اندیشمندان امپریالیست ها از طریق ابزار اعمال قدرت های استعماری، نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان تجارت جهانی و یا مناطق آزاد تجاری، قراردادهای استعماری و چپاولگرانه و ریاضت اقتصادی را به کشورها و ملل جهان تحمیل می کنند که شرط اساسی آن ایجاد محیطی از ترس، فقر، بیکاری، بی قانونی، فقدان امنیت و ... ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستاردن به یاری همه کمونیست های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

POSTBANK

BIC:DEUTDEBP 29

Bank Account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060